

و اگر چنین نصی در باره دیگران آمده بود قطعاً ما پیرو آنها میشدیم و چون اختصاص بعلی علیه السلام داده شده ما ناچاریم پیرو آن بزرگوار باشیم نظری به پیروی و جوانی نداریم.

### دسائس اعادی در مقابل علی علیه السلام و فرق بین سیاست مجاز و حقیقت

و اما اینکه فرمودید علی علیه السلام چون جوان و کم نجر به بود قدرت و توانائی خلافت نداشت چنانچه بعد از بیست و پنج سال هم که بخلافت رسید بواسطه عدم حسن سیاست آنجناب آنهمه خونریزیها

و انقلابات برپا شد ۱۱۴.

نمیدانم عمداً یا سهواً یا تبعاً لاسلاف این بیان را نمودید و الا يك فرد عالم دقیق هرگز تنوعه باین مقال نمی نماید.

نفهمیدم مراد از سیاست در نظر آقایان چیست اگر مراد دروغ گفتن و حيله ورزیدن و دسیسه بکار بردن و حق و باطل را مزوج و نفاق نمودن است (که ابناء هر زمان برای حفظ مقام و منصب خود در هر زمان بکار برده و میبرند) تصدیق میکنم که علی علیه السلام فاقد چنین سیاستی بوده و آنحضرت هرگز سیاستمدار باین معانی نبوده.

چون این نوع اعمال سیاست بمعنای حقیقی نیست بلکه شرارت و سراپا مکر و خدعه و حيله و تزویر است که مردمان جاه طلب برای رسیدن به هدف و مقصد و حفظ جاه و مقام خود بکار میبرند.

سیاست حقیقی آنست که با عدل و انصاف توأم و وضع شیء در ما وضع له بنماید چنین سیاستی در نزد اهل حق پیدا میشود که طالب جاه و مقام فانی نیستند بلکه مایلند فقط اجراء حق بشود فلذا آنحضرت که مجسمه حق و حقیقت و عدالت و انصاف و صداقت و درستی بوده اهل آن نوع از سیاست که دیگران واجد بودند نبوده.

چنانچه قبلاً عرض کردم وقتی بخلافت ظاهری رسید فوری تمام حکام و مأمورینی که روی کار بودند معزول نمود عبدالله بن عباس (ابن عم آنحضرت) و دیگران عرض کردند خوبست قدری ابلاغ این حکم را بتأخیر بیندازید تا همگی حکام و مأمورین ایالات و ولایات

بمقام خلافت شما تسلیم کردند آنگاه حکم عزل آنها را بتدریج ابلاغ فرمائید.

حضرت فرمودند از جهت حفظ سیاست ظاهری صلاح بینی نمودید ولی هیچ میدانید در مدتی که من برای حفظ سیاست ظاهری حکام ظالم جابر را بر مسند خود باقی بگذارم و راضی شوم ببقای آنها ولو موقت و ظاهری باشد عندالله مسئول تمام اعمال آنها هستم و در موقف حساب باید جواب بدهم.

قطع بدانید که علی هرگز چنین عملی را نمینماید.

لذا حکم عزل آنها را برای حفظ عدالت - فوری ابلاغ و همان حکم سبب طغیان معاویه علیه الهاویه و طلحه و زبیر و دیگران گردید که علم مخالفت بلند و روی هوا و هوسهای شیطانی ایجاد انقلاب و خونریزی نمودند.

طبری در تاریخ خود و ابن عبدربه در عقد الفرید و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران نقل نموده اند.

که مکرر علی علیه السلام میفرمود اگر ملاحظه دین و تقوی و عدل و انصاف نبود من از تمام عرب زیرک تر و مکارتر و داهیه ام بیشتر بود.

آقایان محترم اشتباه فرمودید و بدون تحقیق تحت تأثیر گفتار بیجا قرار گرفتید که گمان نمودید انقلاب در دوره خلافت آنحضرت و پراکندگی از اطراف آن بزرگوار از جهت عدم سیاست بوده و حال آنکه اینطور نبوده بلکه علل دیگری در کار بوده که با این وقت تنگ نمیتوانم تمام علل را مبسوطاً ذکر نمایم فقط برای رفع اشتباه شما بیعض از آن علل اشاره مینمایم تا معماً حل گردد.

اولاً در مدت بیست و پنجسال تقریباً مردم بکینه و عداوت و دشمنی آنحضرت تربیت شدند بسیار مشکل بود دفعه همگی زیر بار ولایت رفته و

### اشاره بععل انقلاب در خلافت امیر المؤمنین

تصدیق مقام آنحضرت را بنمایند (چنانچه از روز اول خلافت یکی از بزرگ زادگان آن زمان ۱۱۱ از در مسجد وارد شد آنحضرت را که روی منبر دید بلند گفت کور شود آن چشمی که بجای خلیفه عمر علی را روی منبر بیند).

ثانیاً مردمان دنیا طلب توانائی قبول عدل و عدالت آنحضرت را نداشتند (مخصوصاً در سنوات اخیره دوره زمامداری امویها در خلافت عثمان که آزاد مطلق بودند) لذا دم از مخالفت زدند تا فردی روی کار آید که امیال دنیا طلبی آنها را تأمین نماید (چنانچه در دوره خلافت معاویه امیال و آرزوهای آنها بر آورده شد و بمقاصد دنیا طلبی خود رسیدند).

فلذا طلحه و زبیر که در روز اول بیعت نمودند همین که تقاضای حکومت از آنحضرت نمودند و مورد قبول واقع نشد فوری بیعت را شکسته و فتنه جمل و بصره را برپا نمودند.

ثالثاً خوب است دقیقانه بتاریخ بنگرید و منصفانه قضاوت نمائید بینید سبب فتنه و فساد و انقلاب در اول امر خلافت که بوده چه کسی مردما تحریص و ترغیب بمخالفت و انقلاب نمود و باعث ریزش خونهای بسیار گردید.

آیا آن کس جز ام المؤمنین عایشه دیگری بوده آیا عایشه نبود که بشهادت تمام علماء محدثین و مورخین اسلام از شیعه و سنی سوار شتر شد (و برخلاف دستور خدا پیغمبر که امر نموده بودند در خانه بنشینند) بصره رفت و ایجاد فتنه و فساد و انقلاب نمود و سبب ریزش خونهای بسیار از مسلمین گردید !!!

پس عدم سیاستمداری آنحضرت سبب انقلاب و فتنه و فساد نشد بلکه رویه و رفتار تربیت شدگان بیست و پنجساله و کینه و عداوت ام المؤمنین عایشه و حرص و آرزو دنیا طلبان مسبب انقلاب و خورنری شد.

رابعاً راجع بچنگهای داخلی و خون ریزی اشاره نمودید که بواسطه عدم حسن سیاست آن حضرت بوده اینهم اشتباه بزرگی است که بدون دقت در تاریخ بیان نمودید.

اولاً اگر عمیقانه و منصفانه توجه کنید می بینید که مسبب چنگهای داخلی و خونریزیها ام المؤمنین عایشه بود که با منع صریح پیغمبر جداً در مقابل آنحضرت قیام نمود و ریشه تمام چنگها و خونریزیها گردید.

زیرا اگر عایشه قیام نکرده بود کسی جرأت نمیکرد در مقابل آنحضرت قیام نماید چه آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله صریحاً فرموده بود جنگ با علی جنگ با من است پس کسی که مردم را جرأت داد و بجنگ آنحضرت کشید عایشه بود که جنگ جمل را تشکیل داد و با کلمات ناهنجار نسبت با آنحضرت میدان حرب را گرم و مردم را جاری نمود.

ثانیاً چنگهای آنحضرت با منافقین و مخالفین در

**خبر دادن پیغمبر از جنگهای**

بصره و صفین و نهروان مانند جنگهای رسول الله

**بصره و صفین و نهروان**

صلی الله علیه و آله با کفار بوده.

شیخ - چگونه جنگهای با مسلمین مانند جنگهای با مشرکین بوده است.

داعی - چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنا بر اخباریکه اکابر علماء شما مانند امام

احمد حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در تذکره و سلیمان بلخی در ینایع الموده و امام

ابو عبدالرحمن نسائی در خصائص العلوی و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و محمد

ابن یوسف کنجی شافعی در باب ۳۷ کفایت الطالب و ابن ابی الحدید در ص ۶۷ جلد

اول شرح نهج (چاپ مصر) نقل نموده اند.

خبر از جنگهای علی علیه السلام بعنوان ناکثین و قاسطین و مارقین داده که مراد از

ناکثین طلحه و زبیر و اطرافیان آنها بودند و مراد از قاسطین معاویه و اتباع او و مراد از

مارقین خوارج نهروان بودند که تمامی آنها اهل بقی و قتل آنها واجب بوده است و خاتم الانبیاء

خبر از آن جنگها داده و امر بان فرموده چنانچه محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب

۳۷ کفایت الطالب مسنداً حدیثی نقل نموده از سعید بن جبیر از ابن عباس (جبرامت) رضوان

الله علیه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بأمر سلمة (ام المؤمنین) فرمود:

هذا علی بن ابیطالب لحمه من لحمی ودمه من دمی وهومنی بمنزلة هرون

من موسى الا انه لانی بعدی یا ام سلمة هذا علی امیر المؤمنین و سید المسلمین

ووعاء علمی ووصی و بانی الذی اوتی منه و هو اخی فی الدنیا و الاخرة و معی

فی المقام الاعلی یقتل القاسطین و الناکثین و المارقین (۱) .

آنکه محمد بن یوسف بعد از نقل این حدیث اظهار نظر نموده گوید این حدیث دلالت کامله دارد بر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وعده داد علی علیه السلام را بچنگ آن سه طایفه و قطعاً فرموده آنحضرت حق و وعده‌ای که فرموده راست بوده و بتحقیق امر فرمود بعلی چنگ کردن با آن سه طایفه را چنانچه در خبر است مسنداً از مخنف بن سلیم که گفت ابویوب انصاری (که از کبار صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بود) بالشکری آماده چنگ شد باو کفتم کار توای ابا یوب عجیب است تو همان هستی که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکین چنگ نمودی اینک آماده چنگ با مسلمانان شده‌ای در جواب گفت

ان رسول الله امرنی بقتال ثلاثة الناکثین و القاسطین و المارقین .

رسول خدا مرا امر نموده بچنگ نمودن سه طایفه که ناکثین و قاسطین و مارقین باشند . و اما اینکه عرض کردم چنگهای امیر المؤمنین صلوات الله علیه با اهل بصره (جمل) و بامعاویه (صفین) و با اهل نهر و ان مانند چنگ با کفار و مشرکین بوده خبری است که اکابر علماء خودتان مانند امام ابو عبدالرحمن نسائی در خصائص العلوی حدیث ۱۵۵ مسنداً از ابی سعید خدری و سلیمان بلخی حنفی در ص ۵۹ ینابیع ضمن باب یازدهم از جمع الفوائد از ابی سعید نقل مینمایند که گفت ما با صحابه نشسته منتظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم پس آنحضرت بسوی ما آمد در حالتیکه تسمه نعلین آنحضرت قطع شده بود آن نعل را افکند بسمت علی علیه السلام و علی مشغول دوختن نعل آنحضرت شد آنکه حضرت فرمود : ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله فقال ابوبکر رضی الله عنه انا فقال (ص) لا فقال عمر رضی الله عنه انا فقال (ص) لا ولكن خاصف النعل (۳) .

(۱) این علی کوشش کوشش من و خونس خون من است و او از من بترزه هرون است از موسی الا آنکه پیشبری بعد از من نمی باشد ای ام سلمه این علی امیر المؤمنین و سید المسلمین و مغزین علم من و وصی من و باب علوم من است که می آینه از او و اوست برادر من در دنیا و آخرت و بامن است در مقام اعلا و چنگ میکند با ناکثین و قاسطین و مارقین .

(۲) از شاکسی هست که چنگ میکند بر تاویل و معنای قرآن چنانچه من چنگ کردم با کفار و مشرکین بظاهر قرآن پس ابوبکر عرض کرد آن شخص من هستم فرمود نه پس عمر گفت من هستم فرمود نه و لکن آن شخص دو زنده نعل من است (یعنی علی بن ابیطالب است) .

پس این حدیث نص صریح است بر اینکه چنگهای علی علیه السلام جهاد بر حق و برای حفظ معنی و تأویل و حقیقت قرآن بوده چنانکه چنگهای رسول الله صلی الله علیه و آله برای تنزیل و نزول ظاهر قرآن بوده .

و آن سه چنگی که علی علیه السلام نمود بحکم فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنگ با مسلمین نبوده چون اگر چنگ با مسلمین بود حتماً آنحضرت نهی از آن مینمود نه آنکه امر با آنها نماید و آنها را نام گذاری نماید بنام ناکثین و قاسطین و مارقین که خود دلیل کامل بر ارتداد آنها و قیام در مقابل قرآن بوده چنانچه مشرکین قیام در مقابل قرآن نمودند .

پس انقلابات و چنگهای امیر المؤمنین روی عدم حسن سیاست نبوده بلکه روی نفاق و دوئیت و عدم توجه مخالفین بقواعد و قوانین و دستورات رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است .

شما اگر از روی علم و انصاف و بیطرفانه برویه و رفتار حکومت شرعی کامل و خلافت پنجساله آنحضرت و احکامی که بحکم ولایات و مامورین لشکری و کشوری صادر میفرمود مراجعه نمائید (مانند دستوراتی که بمالك اشتر و محمد بن ابی بکر در حکومت مصر بعثمان بن حنیف و عبد الله بن عباس در حکومت بصره و بقم بن عباس در حکومت مکه و بسایر عمال خود در حین ماموریت های آنها داده که در نهج البلاغه ضبط گردیده) تصدیق خواهید نمود که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سیاستمدار عادل نوع پروری مانند علی علیه السلام چشم روزگار ندیده که دوست و دشمن معتقد باین معنی میباشند .

برای آنکه آنحضرت در ورع و تقوی امام المتقین بوده در علم و دانش عالم بکتاب الله و تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مفصل آن بعلاوه عالم بقیب و شهود بوده .

شیخ - معنای این جمله مبهم را نفهمیدم که سیدنا علی کرم الله وجهه را عالم بقیب و شهود خواندید معنی غیب و شهود را نفهمیدم متمنی است واضح تر بیان فرمائید .

داعی - ابهامی در این معنی نبوده علم بغیب یعنی احاطه بر بواطن امور و آگاهی بر اسرار پوشیده از خلائق که عالم بآن علم بافاضات غیب الغیوب جل و علا انبیاء و اوصیاء آنها بودند البته هر يك بمقداری که خداوند متعال برای آنها صلاح دیده و مقتضای دعوای آنها بوده آگاهی بر امور غیبیه داشتند .

و بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله عالم بچنین علمی شخص امیرالمؤمنین علی علیه الصلاة والسلام بوده است .

شیخ - از جناب عالی انتظار نداشتم که عقاید باطله غلات شیعه را ( با اینکه از آنها یزازی میجوئید ) بیان نمائید .

بدیهی است که این تعریف بمالایرضی صاحبه میباشد زیرا که علم غیب از خصوصیات ذات باری تعالی میباشد و احدی از عباد در این علم راه ندارد .

داعی - این گفتار شما همان اشتباهی است که عمداً یا سهواً گذشتگان شما نموده اند اینک شما هم بدون تفکر و تعقل و تعمق تبعاً للاسلاف بر زبان جاری نمودید و اگر قدری دقیق میشدید کشف حجب بر شما میشد و میدانستید که معتقد بودن بعلم غیب از برای انبیاءعظام و اوصیاء کرام و برگزیدگان حق تعالی ابداً ربطی بغلو ندارد بلکه برای آنها امر عادی بوده است و خود اثبات مقام عبودیت خالص است جهة آنها که عقل و نقل و نص صریح قرآن مجید شاهد بر این معنی میباشد .

علم غیب را غیر از خدا احدی نداند  
شیخ - بی لطفی فرمودید که اشاره بقرآن نمودید زیرا که نص قرآن کریم بر خلاف این بیان شما وارد است .

داعی - خیلی ممنون میشوم آیات برخلاف را که میفرمائید قرائت فرمائید .

شیخ - آیات چندی در قرآن کریم شاهد بر این عرض حقیر میباشد اولاً در آیه ۵۹ سوره ۶ (انعام) صریحاً میفرماید و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و يعلم ما فی البر و البحر و ما نسط من ورقة الا یعلمها و لاجبة فی ظلمات

الارض و الارطب و لایابس الا فی کتاب مبین (۱) .

این آیه دلیل قاطع است بر اینکه جز ذات پروردگار احدی عالم بعلم غیب نیست و هر کس علم بغیب را برای غیر خدا فائل شود غلو نموده و بنده ضعیف را شریک در صفت خدائی قرار داده و حال آنکه ذات پروردگار معرّی و مبرّای از شریک است ذاتاً و صفةً و اینکه فرمودید سیدنا علی کرم الله وجهه عالم بعلم غیب بوده است علاوه بر اینکه او را در صفت مخصوص خدا شریک قرار داده اید مقامش را بالاتر از مقام پیغمبر بزرگ برده اید زیرا خود پیغمبر صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود من بشری هستم مانند شما و عالم بعلم غیب خداست و صریحاً اظهار عجز از علم غیب می نمود مگر آیه ۱۱۰ سوره ۱۸ (کهف) را مطالعه نموده اید که فرمود قل انما انا بشر مثلکم یوحى الی انما الهکم اله واحد (۲) .

و نیز در آیه ۱۸۸ سوره ۷ (اعراف) فرمود قل لا املك لنفسی نفعاً ولا ضراً

الا ماشاء الله ولو كنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و مامنی السواء انما

الا نذیر و بشر لقوم یؤمنون (۳) .

و در آیه ۳۳ سوره ۱۱ (هود) فرموده و لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا

اعلم الغیب (۴) .

(۱) کلید خزائن غیب نزد خداست و کسی جز خدا بر آن آگاه نیست و نیز آنچه در خشکی و دریا است همه را میداند و هیچ برگی از درخت نیفتد مگر آنکه او آگاه است و هیچ دانه در زیر تاریکیهای زمین و هیچ تر و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین مسطور است .

(۲) (ای رسول) بگو بامت که من مانند شما بشر هستم (تفاوت من با شما اینست) که بمن وحی میرسد جز این نیست که خدای شما خدای یکتا است .

(۳) (ای رسول) بگو بامت که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم مگر آنچه خدا بر من

خواسته است و اگر من از غیب جز آنچه بوحی میدانم (یعنی بافاضه غیب الغیوب) آگاه بودم برخیر و نفع خود همیشه میافزودم و هیچگاه زیان و رنج نیدیدم من نیستم مگر رسولی ترساننده و بشارت دهنده اهل ایمان .

(۴) و نیگویم من بشا که خزائن خدا نزد من است و نه مدعیم که از علم غیب بحق آگاهی دارم .

و در آیه ۶۶ سوره ۲۷ (النمل) فرمود **قل لا يعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله و ما یشرعون ایان یتوون (۱)**.

در صورتیکه خود پیغمبر بصریح این آیات شریفه اذعان دارد به ندانستن علم غیب و این علم را از مخصوصات ذات الهی میداند شما چگونه چنین علمی را جهت علی قائلید پس این عقیده نیست مگر آنکه مقام علی بایستی از مقام پیغمبر بالاتر باشد. مگر نه اینست که در آیه ۱۷۴ سوره ۳ (آل عمران) فرموده و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب (۲).

پس روی چه قاعده شما علم غیب را برای غیر خدا قائل میشوید اگر این عقیده غلو نیست که علی را شریک خدا قرار دهید پس غلو چه چیز است.

داعی - مقدمات بیانات شما صحیح است و مورد قبول و عقیده همه ما میباشد ولی نتیجه‌ای که از مقدمات گفتارتان گرفتید نارسا میباشد.

علم غیب از جانب خدا افاضه  
بر انبیاء و اوصیاء میشود

اما در مقدمات اولیه که فرمودید عالم بعلم غیب ذات پروردگار است و کلید و مفتاح علم غیب در نزد خدای متعال میباشد و نظر بآیه آخر سوره کشف رسول الله خاتم الانبیاء و المرسلین و تمام انبیاء عظام و اوصیاء کرام و ائمه طاهرين سلام الله علیهم اجمعین بشری هستند مانند سایر افراد بشر و در ساختمان هیا کلشان چیزی زیادتی ندارند و آنچه در هیا کل جسمانی دیگران بکار رفته در وجودات مقدسه آنها نیز بکار رفته ایداً شک و شبهه‌ای نیست و عقاید جمیع امامیه همین است و آیاتی که شما قرائت نمودید هر یک در محل خود صحیح است.

و اما آیه سوره مبارک هود را که قرائت نمودید مربوط بحضرت نوح شیخ الانبیاء علی نبینا و آله و علیه السلام میباشد.

و آنچه مخصوص به پیغمبر با عظمت ما است آیه ۵۰ سوره ۶ (انعام) میباشد که

(۱) (ای رسول ما) بگو که در همه آسمانها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست و هیچ نی دانند که چه هنگام زنده و برانگیخته خواهند شد.  
(۲) خدای متعال همه شما را از سر غیب آگاه سازد.

وقتی کفار و مشرکین از آنحضرت اقتراح آیات میکردند که چرا گنجی بر او فرود نیاید و چرا غیب مستتر نمیداند در جواب آنها این آیه شریفه آمد **قل لا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لکم انی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی (۱)**. و مقصود از نزول این آیه شریفه جلوگیری از هوس بازیهای مردم جاهل بوده که بدانند دستگام الوهیت و مقام رسالت و نبوت بالاتر از آنست که مانند خیمه شب بازی در دسترس هوس بازی آنها قرار گیرد.

و اما علم غیبی که ما برای انبیاء و اوصیاء آنها قائلیم شرکت در صفت خدائی نیست بلکه قسمتی از وحی و الهام است که از جانب خدا بر آنها نازل و پرده‌ها برداشته و حقایق را بر آنها کشف می نمودند.

خوبست مطالب را باز کنیم و واضح تر بیان حقیقت نمایم تا کشف حجب گردد و شیادها نسبت بمقاید شیعیان دخالتهای بی جا نمایند و تهمت‌ها نزنند و نگویند شیعیان مشرک هستند چون امامان خود را شریک در علم خدا میدانند.

آنچه جماعت شیعه امامیه معتقدیم آنست  
علم بر دو قسم است  
ذاتی - و عرضی  
که علم بر دو قسم است - ذاتی - عرضی.

علم ذاتی که ابداً عرضی در او راه ندارد و اطلاق مطلق منحصر بفرده اکمل است مخصوص ذات پروردگار اکبر اعظم میباشد و ما غیر از اثبات اجمالی آن علم راهی بر تصور حقیقت آن نداریم و هر چه تعبیر و تقدیر نمائیم از تنگی عبارت است و الا علم بالذات در محاطه عقل بشر عاجز متصور نمی شود.

و اما قسم دوم علم عرضی است که آدمی اعم از پیغمبر و امت - امام و مأموم ذاتاً دارای علم نمیشوند بعد ها با آنها افاضه میشود و این نوع از علم بر دو قسم است - تحصیلی - ولدنی - و این هر دو قسم از افاضات فیض ربانی حق تعالی است.

(۱) بگو نمی گویم من بشما که خزائن خدا نزد من است و نه مدعیم که از علم غیب آگاهی دارم و نه دعوی کنم که فرشته آسمان (دعوی من بشما تنها اینست که) من پیروی نیکنم جز آنچه را که بن وحی میرسد.

آن محصلی که تحصیل مینماید تا افاضه حضرت یزدان نباشد زحمات اوجبائی نمیرسد هر چند زحمت بکشد عالم نشود مگر با توجهات حق تعالی منتها با اسباب مدرسه رفتن و معلم دیدن که بمرور ایام بهمان مقدار که زحمت کشیده کسب فیض مینماید.

و اما قسم دوم از علم عرضی را علم لدنی میگویند یعنی بی واسطه کسب فیض مینماید بدون تحصیل و تلقین حروف افاضه مستقیم از مبدء فیاض علی الاطلاق میشود و عالم میگردد.

چنانچه در آیه ۶۴ سوره ۱۸ (کهف) فرموده **وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (۱)**.

احدی از شیعیان نگفته و ادعای نموده که علم بمغیبات جزء ذات پیغمبر و امام است یعنی ذاتاً پیغمبر **وَالرَّسُولُ وَالْإِمَامُ** و امامها عالم بعلم غیب بوده اند همان قسمی که خدای متعال عالم است.

و اگر کسی چنین ادعائی نماید قطعاً جزء غلات و کافر میباشد و ما شیعیان امامیه از آنها بیزاری میجوئیم.

ولی آنچه ما میگوئیم و عقیده بآن داریم اینست که حضرت احدیت جل و علا مجبور و محدود نمیشد بلکه فعال مایشاء و قادر بالاستقلال میباشد در موافقی که مشیت او تعلق گیرد بهر خلقی از مخلوقات که صلاح و مقتضی بدانند علم و قدرت بدهد قادر و توانا میباشد.

منتها گاهی بوسیله و واسطه معلم بشری و گاهی بی واسطه افاضه فیض مینماید که از آن علم بی واسطه تعبیر بعلم لدنی و علم غیب مینمائیم که بدون مکتب رفتن و معلم دیدن درک فیض مینماید بقول شاعر.

نگارمن که بمکتب نرفتم و خط ننوشت  
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

شیخ - بیان مقدماتی شما صحیح است ولی مشیت خداوندی بچنین امر غیرطبیعی

تعلق نمی گیرد که از علم غیب خود بدون معلم و مدرس افاضه نماید.

(۱) وی را از نزد خود علم لدنی (و اسرار غیبی) بیاموختیم.

داعی - اشتباه شما و اقران شما در همین جا است که قدری فکر نمیکنید حتی برخلاف عده بسیاری از محققین علمای خودتان صحبت میفرمائید و الا این مطلب بقدری ساده و واضح است که محتاج بیحث نمیشد.

در اینکه خداوند متعال بتمام انبیاء و اوصیاء آنها که بر گزیده کان او هستند باندازه و مقداری که برای محیط هر يك لازم بوده است افاضه غیبی نموده شبهه ای نمی باشد.

شیخ - در مقابل این آیات منفی قرآن که صریحاً نفی علم غیب را از افراد مینماید چه دلیل مثبتی بر مدعای خود دارید.

داعی - ما مخالف با آیات منفی قرآن نیستیم زیرا هر آیه ای از قرآن برای امری مخصوص نازل گردیده که گاهی منفی و گاهی مثبت بمقتضای حال بوده است فلذا درباره قرآن بزرگان گفته اند **آیات القرآن یثدّد بعضها بعضاً**.

در مقابل تقاضای مشرکین و کفار که پیوسته از آنحضرت اقتراح آیات میکردند (که فی الحقیقه میخواستند مقام نبوت را باز بچه دست خود فرار دهند) آیات نفی نازل میشد. ولی برای اثبات اصل موضوع آیات مثبت نازل نموده تا کشف حقیقت گردد.

و اما دلائل از قرآن مجید و اخبار صحیحه و تاریخ که مورد توجه علمای خودتان هم میباشد حتی بیگانگان هم تصدیق دارند بسیار است.

شیخ - خیلی عجیب است که میفرمائید دلیل مثبت در قرآن کریم است متمنی است آن آیات را قرائت فرمائید.

**دلائل از آیات قرآنی  
بر اینکه انبیاء و اوصیاء آنها  
عالم بغیب بودند**

داعی - تعجب نفرمائید خودتان هم

میدانید منتها صلاحتان نیست تصدیق نمائید زیرا در اثبات مقام خلافت بعقیده خودتان اسباب زحمت میشود یا متابعت از اسلاف شما را وادار بتعجب نموده است.

اولاد آیه ۲۶ سوره ۷۲ (جن) صریحاً میفرماید **عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً**

**الّا من ارتضى من رسول فانه یملک من بین یدیه ومن خلفه رصداً لیعلم ان**

قد ابلغوا رسالات ربهم واحاط بما لديهم واحصى كلشيء عدداً (۱) .

این آیه شریفه صراحت کامل دارد بر اینکه بر کزیدگان و پسندیده گان از رسل و فرستادگان حق تعالی مستثنای در این علم (غیب) هستند که بآنها افاضه و ابلاغ میفرماید .

ثانیاً همین آیه ای که الان از سوره آل عمران قرائت فرمودید، باول آیه اشاره نمودید ولی بقیه آیه را نخواندید اینک دعا کو تمام آیه را قرائت مینمایم تا بدانید خود دلیلی است بر ثبوت مرام و گفتار ما که میفرماید وما كان الله ليطلعكم على الغيب ولكن الله يجتبي من رسله من يشاء فآمنوا بالله ورسوله وتقوا فلکم اجر عظیم (۲) .

این دو آیه شریفه صریحاً می‌رساند که بعض افراد بر کزیده که بعنوان رسالت از جانب حق تعالی برانگیخته شده اند عالم بعلم غیبند با اجازه و امر پروردگار متعال و اگر عالم بعلم غیب جز ذات خداوند متعال نبود جمله (الآن) استثنائی معنی نداشت که بفرماید الا من ارتضى من رسول معلوم است که استثنائی در کار هست و آنها را هم معین فرموده که رسل و فرستادگان او یعنی انبیاء عظام و اوصیاء کرام بودند .

چنانچه در آیه ۵۱ سوره ۱۱ (هود) میفرماید تلك من انباء الغيب نوحيها اليك

ما كنت تعلمها الت ولا قومك من قبل هذا (۳) .

و در آیه ۵۲ سوره ۴۲ (شوری) فرموده وكذلك اوحيانا اليك روحاً من

(۱) ذات پروردگار متعال که عالم و دانای غیب است احدی را بر علم غیب خود آگاه نمیکند مگر آن کس که از رسولان برگزیده است که بر محافظت او (فرشتگانرا) از پیش رو و پشت سر میفرستد (تا اسرار وحی او را که غیب خداوندی است شیاطین بسرقت گوش نرسانند) تا بداند که آن رسولان بیگانه‌های پروردگار خود را باغلق کاملاً رسانند و خدا بآنچه نزد رسولان است احاطه کامل دارد و بشماره هر چیز در عالم بخوبی آگاهست .

(۲) خدای متعال همه شما را از سر غیب آگاه نسازد ولیکن برای این مقام از پیامبران خود هر که را مشیت او تعلق گرفت برگزیند پس شما بخدا و پیغمبرش بگروید که هر گاه ایمان آرزیدو برهیز کار شوید اجر عظیم خواهید یافت .

(۳) این حکایت نوح از اخبار غیب است که پیش از آنکه ما بنو وحی کنیم تو وقومت هیچ الا آن آگاه نبودید .

امرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان ولكن جعلناه نوراً نهدى به من نشاء من عبائنا (۱) .

اگر افاضه علم غیب در عالم نبود پس انبیاء چگونه از بواطن امور خبر میدادند و مردمرا از زندگانی داخلی آنها آگاه می نمودند .

مکر در آیه ۴۳ سوره ۳ (آل عمران) از قول حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام صریحاً نقل نمی‌نماید که به بنی اسرائیل میفرمود و انبؤکم بما تا کلون و ما تدخرون فی بیوتکم (۲) .

آیا خبر دادن از امور داخلی اشخاص اخبار از مغیبات نیست اگر بخواهم تمام آیات قرآن مجید را که در این امور وارد است قرائت نمایم وقت مجلس اقتضا ندارد برای نمونه و شاهد گمان میکنم کافی باشد .

شیخ . این نوع بیانات شما و هم عقیده‌های شما است که سبب پیدایش راه زنیها شده . دسته‌های بازیگران و حقه‌بازها بعنوان رمال و جفار و کف بین و کت بین و طالع بین و سر کتاب بین و امثال اینها در جامعه پیداشده و گوش مردم بی خبر را بریده جیب خود را پر کرده بعنوان خبر دادن از غیب مردم را با خرافات و موهومات عادت داده باعث بدبختی ها میشوند و خلق را بگمراهی و خروج از حق و حقیقت میکشانند .

داعی - عقاید حق باعث بدبختی نمیشود چهل

مدعیان علم غیب بهر وسیله  
و اسباب کذابند

و نادانی ملتها است که آنها را بدر هر خانه میکشاند و الا اگر مسلمین دانا میشدند مطابق

با دستورات اکیده پیغمبر عظیم الشان خود در پی علم و عالم میرفتند مخصوصاً عارف بقرآن میشدند و از روز اول باب علم مسدود نمیشد در پی اشخاص مجهول و آیادی

(۱) و همین گونه ما روح (و فرشته بزرگ) خود را بفرمان خویش برای وحی بتو فرستادیم و از آن پیش که وحی رسد ندانستی کتاب خدا چیست و نه فهم کردی که راه ایمان و شرع کدامست ولیکن ما آن کتاب و شرع را نور (وحی و معرفت) گردانیدیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم بآن نور هدایت میکنیم .

(۲) و شما از غیب خبردهم که در خانه هاتان چه میخورید و چه ذخیره میکنید .

مروزی نمی رفتند و طعمه هر شغال و روباهی نمیشدند میدانستند که قرآن صریحاً میفرماید **آلَا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ** مخصوصاً کلمه رسول راه بازیگران را بسته زیرا این کلمه صراحت کامل دارد بر اینکه عالم بعلم غیب مخصوص خداوندی که بدون اسباب و آلات و ادوات باشد برگزیدگان از فرستادگان و رسل حق اند .

و اگر کسی جنبه رسالت نداشته باشد یعنی پیغمبر و امام نباشد و مدعی خبر دادن از مغیبات بعلم مخصوص خداوندی باشد با رمل یا جفر یا قیافه شناسی یا قهوه خوری یا کت بینی یا کف بینی یا سر کتاب دیدن و امثال اینها قطعاً دروغ گو میباشند و مسلمانان عالم و عارف و تابع قرآن مجید آنها را حق نمیدانند و بسوی آنها نمیروند و فریب آنها را نمیخورند .

چون فهمیده و دانسته اند که پیروی از احدی نباید بنمایند جز از قرآن مجید و حاملین و مبیین قرآن که خاندان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین باشند که عدیل القرآنند .

خلاصه کلام جز پیغمبر خاتم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** و اوصیاء طاهرین آنحضرت که برگزیدگان حق اند در این امت هر کس دعوی غیب دانی بنماید و بگوید از غیب الهی خبر میدهم مسلماً کذاب و بازیگر است ولو بهر وسیله و اسباب باشد .

شیخ - انبیاء چون مرکز نزول وحی بودند (بقول شما) علم و اطلاع بر مغیبات پیدا می نمودند - مگر سیدنا علی کرم الله وجهه پیغمبر بوده و یا شریک در امر رسالت بوده که آگاهی بر مغیبات داشته باشد که شما اثبات این مقام را برای او می نمائید .

**انبیاء و اوصیاء عالم  
بغیب بودند**

داعی - اولاً اینکه فرمودید ( بقول شما ) چرا عمداً سهو نموده و مغلطه کاری مینمائید چرا نمی فرمائید بقول خداوند متعال که میفرمائید (بقول شما) داعی از خود چیزی ندارد و ابراز عقیده و ادعائی نمیکنم جز آنکه ناقل قرآن مجید و کاشف حقایق آن هستم بفرموده رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** که مبین قرآن بوده است

در مرتبه اول که شواهد از آیات قرآن مجید قرائت نمودم بر اینکه انبیاء و رسل برگزیدگان حق تعالی و عالم بعلم غیب اند و اکابر علماء خودتان تصدیق باین معنی نموده اند .

و بنقل اخبار غیبیه از خاتم الانبیاء پرداخته اند .

که از جمله آنها ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۶۷ جلد اول شرح نهج البلاغه ( چاپ مصر ) بعد از نقل حدیثی از رسول اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** که بعلی **عَلَيْهِ السَّلَام** فرمود **سَتَقَاتِلُ بَعْدِي النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ (۱)** .

گوید این خبر از جمله دلائل نبوت آنحضرت است برای آنکه در این حدیث اخبار صریح بغیب است که ابدأ احتمال تمویبه و تدلیس در آن نمیرود زیرا خبر از وقایع بعد از خود داده که عیناً ( تقریباً بعد از سی سال ) واقع شد چه آنکه فرمود با این سه طایفه جنگ خواهی نمود که مراد از ناکثین اهل جمل بودند باغوای طلحه و زبیر و قیادت عایشه بجنگ باعلی برخاستند و قاسطین اهل صفین بودند یعنی اتباع معاویه و مارقین خوارج نهروان بودند که از دین بیرون رفتند انتهی ( که قبلاً مشروحاً عرض کردم ) .

ثانیاً احدی از شیعیان امامیه دعوای نبوت برای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین ننموده بلکه رسول اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** را خاتم الانبیاء و مستقل در امر نبوت و بلا شریک میدانیم و مدعیان چنین امری را باطل و معتقدین باین عقیده را کافر میشناسیم .

ولی آنحضرت و یازده امام از نسل او را امامان برحق و اوصیاء و خلفاء منصوص رسول الله **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** میدانیم که خداوند بوسیله و واسطه خود آن بزرگوار آنها را آگاه و مطلع بر اسرار و مغیبات نمود .

ما معتقدیم همان پرده ای که در مقابل دیدگان عالمیان است که نمی بینند در این عالم مگر آنچه ظاهر و نمایان است در مقابل دیدگان انبیاء و اوصیاء آنها هم میباشند

(۱) زود است که جنگ مینمائی بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین .

ولی باقتضای زمان و مکان همان خدای عالم الغیب که قادر بر افاضه فیض میباشد بمقداریکه مقتضی بوده و صلاح می دانسته پرده را از مقابل دیدگان آنها بر داشته که پشت پرده را میدیدند لذا از مغیبات خبر میدارند.

و هر گاه صلاح نبوده پرده افتاده و بی خبر بودند (بهمن جهت در بعض اخبار است که گاهی اظهار بی اطلاعی مینمودند).

فلذا میفرماید لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر (۱).

یعنی من استقلالاً و از پیش خود خبری از غیب ندارم مگر پرده بالا رود و افاضه

فیض یزدانی گردد.

شیخ - کجا و چه جایغمبر بآنها اطلاع داده که بوسیله پیغمبر آگاه بر حقایق مستوره شدند.

داعی - آیا بحکم آیات قرآنی که بیعض از آنها اشاره نمودیم شما رسول اکرم خاتم الانبیاء را مرتضی و برگزیده از خلق و رسول حق تعالی میدانید یا خیر.  
شیخ - سؤال عجیبی نمودید بدیهی است که آن حضرت را مرتضی و خاتم الانبیاء بوده است.

داعی - پس بحکم آیه شریفه عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول پیغمبر خاتم عالم بعلم غیب بوده چه آنکه در این آیه میفرماید خدای عالم الغیب از علم غیب خود بمرتضای از رسل و فرستادگان خود افاضه میفرماید.  
شیخ - بر فرض که آنحضرت عالم بغیب بوده چه ربطی دارد باینکه سیدنا علی کرم الله وجهه هم بایستی عالم بغیب باشد.

داعی - اگر آقایان محترم از جودت و تقلید اسلاف خارج و قدری توسعه در فکر دهید و باخبار صحیحه و حالات رسول الله و مقتضای دقت نمائید مطلب بخودی خود واضح و آشکار میگردد.

شیخ - اگر ما فکرمان مقصور است شما که بحمد الله فکرتان باز و

(۱) اگر من (استقلالاً) علم غیب میدانستم خوبیهای خود را زیاد مینمودم.

طلق اللسانید بفرمائید کدام خبر است که اثبات علم غیب برای سیدنا علی کرم الله وجهه مینماید.

اگر بایستی علم غیبی برای اوصیاء و خلفاء رسول الله باشد استثنا معنی ندارد حتماً باید خلفاء بالاخص خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین عالم بغیب باشند و حال آنکه می بینیم هیچ یک از خلفاء چنین ادعائی ننمودند بلکه مانند خود پیغمبر اظهار عجز می نمودند چگونه سیدنا علی کرم الله وجهه را شما منحصرأ استثناء مینمائید!!!

داعی - اولاً جواب شما را در اظهار عجز پیغمبر اکرم و اهل بیت دادیم که آن

حضرت مستقل در اخاطه بر امور غیبیه نبوده بلکه با افاضه حضرت غیب الغیوب آگاه بر حقایق بوده آنجا که میفرماید اگر غیب میدانستم بر خوبیهای خود میافزودم اشاره بآن است که من مانند خدای متعال دارای علم حضوری نیستم بلکه هر گاه افاضه میشد و پرده دار عالم غیب پرده را از مقابل او بر میداشت حقایق مستوره بر او مکشوف میشد فلذا خبرها از غیب میداد.

ثانیاً فرمودید اگر علم غیبی بوده بایستی در خلفاء استثناء باشد فرمایش صحیح و محکمی فرمودید ما هم همین عقیده را داریم اختلاف ما

التمه ظاهرین خلفاء برحق عالم بغیب بودند

و شما از همین جا شروع میشود.

ماهم میگوئیم که خلفاء رسول الله بایستی مانند خود آنحضرت عالم بطواهر و بواطن امور باشند بلکه بتمام معنی و در جمیع صفات باستثنای مقام نبوت و رسالت و شرائط خاصه نبوت (که عبارت از نزول وحی و کتاب و احکام باشد) باید خلفاء و اوصیاء آن حضرت مثل او باشند.

منتها شما خلفاء برگزیده خلق یعنی کسانی را که عدّه ای از مردم جمع شدند و آنها را خلیفه خواندند ولو پیغمبر آنها را لعن نموده (مانند معاویه علیه الهاویه) خلیفه الرسول میخوانید.

ولی ما میگوئیم که خلفاء و اوصیاء رسول الله کسانی هستند که آنحضرت خود نص بر وجود آنها نموده مانند نصوص انبیاء سلف بر اوصیاء خود .

و البته آن خلفاء و اوصیائی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نص بر آنها نموده بدون استثناء مظهر تام و تمام آنحضرت بودند بهمین جهت همگی آنها عالم بغیب و بواطن امور بودند . و آن خلفاء بر حق و منصوص دوازده نفر بودند که در اخبار شما هم بعدد و نامهای آنها روایت شده است و آنها دوازده امام بر حق شیعه از ختوت و اهل بیت رسالت امیرالمؤمنین علی و یازده فرزند یزرگوار آنحضرت بودند .

و دلیل بر اینکه دیگران خلفاء منصوص رسول الله صلی الله علیه و آله نبودند همان فرموده شما است که جمیع اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند که پیوسته اظهار عجز از مطلق علم مینمودند تا چه رسد بعلم غیب بر بواطن امور .

ثالثاً فرمودید بکدام خبر اثبات علم غیب برای مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام مینمائیم . احادیث بسیاری در این باب از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده از جمله حدیث مهمی است که مکرر در ازمنه و امکانه مختلفه بر لسان مبارک آن حضرت جاری گردیده و بنام حدیث مدینه در میان احادیث شهرت پیدا نموده که تقریباً از متواترات فریقین ( شیعه و سنی ) میباشد که آن حضرت علی علیه السلام را منحصرأ و منفرداً باب علم و حکمت خود معرفی و باین عبارت فرمود انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیات الباب (۱) .

شیخ - این حدیث در نزد علمای ما بثبوت نرسیده و اگر باشد خبر واحد است و یا از ضعاف اخبار میباشد ۱۴ .

داعی - بی لطفی فرمودید که چنین خبر محکم و متواتری را خبر واحد و از ضعاف اخبار بحساب آوردید و حال آنکه اکابر علماء خودتان صحت آن را تصدیق نموده اند .

(۱) من که (رسول الله هستم) شهرستان علمم و علی درو باب آن شهرستان علم است هر کس اراده دارد علم مرا (یعنی میخواهد از علم من بهره بردارد) پس باید بروی باب (یعنی بسوی علی علیه السلام) .

خوبست مراجعه نمائید بکتاب معتبره خودتان مانند جمع الجوامع سیوطی و تهذیب الاثار تجدد بن جریر طبری و تذکرة الأبرار سید تجدد بخاری و مستدرک حاکم نیشابوری و نقد الصحیح فیروز آبادی و کنز العمال متقی هندی و کفایت الطالب کنجی شافعی و تذکرة الموضوعات جمال الدین هندی که گوید **فمن حکم بکذبه فقد اخطاء** (۱) و روضة الندیبه امیر تجدد یمانی و بحر الاسانید حافظ ابو تجدد سمرقندی و مطالب السؤل تجدد بن طلحه شافعی و غیر هم که عموماً حکم بصحت این حدیث شریف نموده اند .

چه آنکه این حدیث با عظمت بطرق مختلفه و اسناد متفاوته از بسیاری از اصحاب و تابعین از قبیل مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابا تجدد حسن بن علی علیهما السلام ( سبطا کبر رسول الله صلی الله علیه و آله ) و امام المفسرین ( جبرامت ) عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله بن مسعود و حذیفه بن الیمان و عبدالله بن عمر و انس بن مالک و عمرو بن عاص ( از صحابه عظام ) .

و امام زین العابدین علی بن الحسین و تجدد بن علی الباقر علیهم السلام و اصبح ابن نباته و جریر الضبی و حارث بن عبدالله همدانی کوفی و سعد بن طریف الحنظلی کوفی و سعید بن جبیر اسدی کوفی و سلمة بن کهیل حضرمی کوفی و سلیمان بن مهران اعمش کوفی و عاصم بن حمزه سلولی کوفی و عبدالله بن عثمان بن خثیم القاری المکی و عبدالرحمن ابن عثمان و عبدالله بن عسیله المرادی ابو عبدالله صنابحی و مجاهد بن جبیر ابو الحجاج المخزومی المکی ( از تابعین ) .

و از سلسله جلیله علماء فخام و محدثین عظام و مورخین کرام خودتان ( علاوه بر جمهور علماء شیعه ) بسیارند که آنچه داعی دیده ام گمان میکنم قریب دوینست نفر از جهابذه بزرگان خودتان این حدیث شریف را نقل نموده اند و آنچه الحال در نظر دارم نقل قول بعض از آنها را بعرض میرسانم تا جناب شیخ خجالت نکشند بدانند

(۱) کسیکه حکم بدووغ بودن این حدیث بشاید بتحقیق خطا نموده است .

روی عادت تبعاً الاسلاف خدشه در سند حدیث نمودند و الا عند العموم مطلب واضح و آشکار میباشد.

از جمله اکابر علماء شما

- (۱) محمد بن جریر طبری مفسر و مورخ قرن سیم متوفی ۳۱۰ قمری در تهذیب الآثار.
- (۲) حاکم نیشابوری متوفی ۴۰۵ در ص ۱۲۶ و ۱۲۸ و ۲۲۶ جلد سیم مستدرک.
- (۳) ابو عیسی محمد ترمذی متوفی ۲۸۹ در صحیح خود.
- (۴) جلال الدین سیوطی متوفی سال ۹۱۱ در جمع الجوامع و در ص ۳۷۴ جلد اول جامع الصغیر.
- (۵) ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی متوفی ۳۶۰ در کبیر و اوسط.
- (۶) حافظ ابو محمد حسن سمرقندی متوفی ۴۹۱ در بحر الاسانید.
- (۷) حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی متوفی ۴۳۰ در معرفة الصحابه.
- (۸) حافظ ابو عمرو یوسف بن عبدالله بن عبدالبر قرطبی متوفی ۴۶۳ در ص ۴۶۱ جلد دوم استیعاب.
- (۹) ابوالحسن فقیه شافعی علی بن محمد بن طیب الجلابی ابن مغازلی متوفی ۴۸۳ در مناقب.
- (۱۰) ابوشجاع شیرویه همدانی دیلمی متوفی ۵۰۹ در فردوس الاخبار.
- (۱۱) ابوالموید خطیب خوارزمی متوفی ۵۶۸ در ص ۴۹ مناقب و در ص ۴۳ جلد اول مقتل الحسین.
- (۱۲) ابوالقاسم ابن عساکر علی بن حسن دمشقی متوفی ۵۷۱ در تاریخ کبیر.
- (۱۳) ابوالحجاج یوسف بن محمد آندلسی متوفی ۶۰۵ در ص ۲۲۲ جلد اول (الف باء).
- (۱۴) ابوالحسن علی بن محمد بن اثیر جزری متوفی ۶۳۰ در ص ۲۲ جلد چهارم اسد الغابه.
- (۱۵) محب الدین احمد بن عبدالله طبری شافعی متوفی ۶۹۴ در ص ۱۲۹ جلد اول ریاض النضرة و ص ۷۷ ذخایر العقبی.

(۱۶) شمس الدین محمد بن احمد ذهبی شافعی متوفی ۷۴۸ در ص ۲۸ جلد چهارم تذکرة الحفاظ.

- (۱۷) بدرالدین محمد زر کشی مصری متوفی ۷۴۹ در ص ۴۷ جلد سیم فیض القدیر.
- (۱۸) حافظ علی بن ابی بکر هیشمی متوفی ۸۰۷ در ص ۱۱۴ جلد نهم مجمع الزوائد.
- (۱۹) کمال الدین محمد بن موسی دمیری متوفی ۸۰۸ در ص ۵۵ جلد اول حیات الحیوان.
- (۲۰) شمس الدین محمد بن محمد جزری متوفی ۸۳۳ در ص ۱۴ اسنی المطالب.
- (۲۱) شهاب الدین ابن حجر احمد بن علی عسقلانی متوفی ۸۵۲ در ص ۳۳۷ جلد هفتم تهذیب التهذیب.
- (۲۲) بدرالدین محمود بن احمد عینی حنفی متوفی ۸۵۵ در ص ۶۳۱ جلد هفتم عمدة القازی.
- (۲۳) علی بن حسام الدین متقی هندی متوفی ۹۲۵ در ص ۱۵۶ جلد ششم کنز العمال.
- (۲۴) عبدالرؤف المناوی شافعی متوفی ۱۰۳۱ در ص ۴۶ جلد سیم فیض القدیر شرح جامع الصغیر.
- (۲۵) حافظ علی بن احمد عزیزی شافعی متوفی ۱۰۷۰ در ص ۶۳ جلد دوم سراج المنیر شرح جامع الصغیر.
- (۲۶) محمد بن یوسف شامی متوفی ۹۴۲ در سبیل الهدی والرشاد فی اسماء خیر العباد.
- (۲۷) محمد بن یعقوب فیروز آبادی متوفی ۸۱۷ در نقد الصحیح.
- (۲۸) امام احمد بن حنبل متوفی ۲۴۱ مکرر در مجلدات مناقب مسند.
- (۲۹) ابوسالم محمد بن طلحه شافعی متوفی ۶۵۲ در ص ۲۲ مطالب السؤل.
- (۳۰) شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حمونینی متوفی ۷۲۲ در فرائد السمطين.
- (۳۱) شهاب الدین دولت آبادی متوفی ۸۴۹ در هدايت السعداء.
- (۳۲) علامة سمهودی سید نورالدین شافعی متوفی ۹۱۱ در جواهر العقدين.
- (۳۳) قاضی فضل بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل.
- (۳۴) نورالدین بن صباغ مالکی متوفی ۸۵۵ در ص ۱۸ فصول المهمة.
- (۳۵) شهاب الدین ابن حجر مکی (متعصب عنود) متوفی ۹۷۴ در ص ۲۳ صواعق

- (۳۶) جمال الدین عطاء الله محدث شیرازی متوفی ۱۰۰۰ در ربیعین .
- (۳۷) علی قاری هروی متوفی ۱۰۱۴ در مرقاة شرح بر مشکوة .
- (۳۸) محمد بن علی الصبان متوفی ۱۲۰۵ در ص ۱۵۶ أسعاف الراغیین .
- (۳۹) قاضی محمد بن علی شوکانی متوفی ۱۲۵۰ در فوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه .
- (۴۰) شهاب الدین سید محمود آلوسی بغدادی متوفی ۱۲۷۰ در تفسیر روح المعانی .
- (۴۱) امام غزالی در احياء العلوم .
- (۴۲) میرسید علی همدانی فقیه شافعی در مودة القربی .
- (۴۳) ابو محمد احمد بن محمد عاصمی در زین القتی شرح سوره (هل أنبی) .
- (۴۴) شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی متوفی ۹۰۲ در مقاصد الحسنه .
- (۴۵) سلیمان بلخی حنفی متوفی ۱۲۹۳ در باب ۱۴ ینایع المودة .
- (۴۶) یوسف سبط ابن جوزی در ص ۲۹ تذکرة خواص الامه .
- (۴۷) صدرالدین سید حسین فوزی هروی در نزهة الارواح .
- (۴۸) کمال الدین حسین میبدی در شرح دیوان .
- (۴۹) حافظ ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی متوفی ۴۶۳ در ص ۳۷۷ جلد دوم و ص ۳۴۸ جلد چهارم و ص ۱۷۳ جلد هفتم تاریخ خود بالآخره بسیاری از اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود - که بعضی از آنها با شرح و بسط کامل در اطراف مطلب و تصدیق بصحت - این حدیث شریف را نقل نموده اند که از جمله آنها .
- (۵۰) محمد بن یوسف کنجی شافعی متوفی ۶۵۸ در آخر باب ۵۸ کفایت الطالب بعد از نقل سه خبر مسنداً از رسول اکرم ﷺ گوید .

فقد قال العس . من الصحابة والتابعین و اهل بیته بتفضیل علی ﷺ و زیادة علمه و غزارته و حدة فهمه و وفور حکمته و حسن قضایاه و صحه فتواه - وقد کان ابوبکر و عمر و عثمان و غیرهم من علماء الصحابة یشاورونه

فی الاحکام و یأخذون بقوله فی النقص والایرام اعترافاً منهم بعلمه و وفور فضله و رجاحة عقله و صحه حکمه - و لیس هذا الحدیث فی حقه بکثیر لان ربته عند الله و عند رسوله «ص» و عند المؤمنین من عباده اجل و اعلامن ذلك (۱) .

و امام احمد بن محمد بن الصدیق مغربی ساکن قاهره مصر در تصحیح این حدیث شریف کتابی نوشته است بنام فتح الملك العلی بصحة حدیث باب مدینه العلم علی (که در سال ۱۳۵۴ هجری در مطبعه اعلامیه مصر چاپ گردیده و در کتابخانه خصوصی حقیر موجود است) .

اگر بهمین مقدار قلبتان آرام نشد و باز هم میل دارید حاضر مبسوط تر عبارات مختلفه نقل اخبار در این باب بنمایم .

سید عدیل اختر - ( از فضلاء و ادبایه و ائمه سنت و جماعت ) چون مکرر در اخبار دیده ام که پیغمبر ﷺ فرموده نقل فضایل علی کرم الله وجهه عبادت است حتی دیدم عالم فاضل فقیه ارباب میرسید علی همدانی شافعی در مودة القربی نقل مینماید که پیغمبر ﷺ فرموده در هر مجلسی که ذکر فضایل و مناقب علی شود ملائکه آسمان ها بان مجلس توجه پیدا نموده و برای اهل آن مجلس از در گاه حق تعالی طلب رحمت و مغفرت مینمایند .

علاوه بر این معنی نقل حدیث از رسول خدا ﷺ خود عبادت است فلذا مقتضی است چنانچه حاضر دارید مجلس را بیش از پیش مرکز عبادت کاملتری قرار دهید بتقل چند حدیث مبسوط تر از رسول خدا ﷺ .

داعی - از جمله احادیث مستفیضه که ممکن است در بیان حدیث انا دار الحکمة یجد تواتر رسیده باشد زیرا که روای فریقین

(۱) خلاصه معنی آنکه علماء از صحابه و تابعین و اهل البیت اقرار و اعتراف نموده اند به برتری و تفضیل علی علیه السلام و زیادتی علم او و غزارت و حدت فهم و وفور حکمت و صحت فتاوا و نیکویی در قضایا و احکام او و ابوبکر و عمر و عثمان و علماء صحابه با آنحضرت در احکام دین مشورت مینمودند - در نقض و ایرام احکام حکم آنحضرت را قبول مینمودند با اقرار و اعتراف بعلمه و وفور فضل و رجحان عقل و صحت حکم آنحضرت را و این حدیث برای آنحضرت زیاد نیست چه آنکه رتبه و مقام آنحضرت در نزد خدا و پیغمبر و مؤمنین از عباد اجلا و اهلا از اینها میباشد .

(شيعه و سنی) از قبيل امام احمد بن حنبل در مناقب مسند و حاکم در مستدرک و مولی علی متقی در ص ۴۰۱ از جزء ششم کنز العمال و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۶۴ جلد اول حلیة الاولیاء و محمد بن صبان مصری در اسعاف الراغبین و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و جلال الدین سیوطی در جامع الصغیر و جمع الجوامع و ثانی المصنوعه و ابو عیسی ترمذی در ص ۲۱۴ جلد دوم صحیح و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و شیخ سلمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه و ابن حجر مکی در ص ۷۵ ضمن فصل دوم از باب ۹ صواعق محرقة و محب الدین طبری در ریاض النظرة و شیخ الاسلام حمونی در فرائد السمطين و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و بسیاری دیگر از اکابر علماء خودتان گذشته از عموم علماء شيعه آن را نقل نموده و حکم بر صحت آن کرده اند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود **انا دار الحکمة و علی بابها - و من اراد الحکمة فلیات الباب (۱)**.

و محمد بن یوسف کنجی باب ۲۱ کفایت الطالب را اختصاص باین حدیث شریف داده و بعد از نقل خبر با سلسله اسناد آن اظهار نظر و بیانی دارد تا آنجا که گوید این حدیثی است بسیار عالی و نیکو که از آن حکمت و فلسفه اشیا و بیان امر و نهی و حلال و حرام که خداوند به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تعلیم نموده بعلی عَلَيْهِ السَّلَام هم مرحمت فرموده فلذا فرمود علی باب حکمت من است بآن مراجعه نماید تا کشف حقایق شود.

و نیز ابن مغازلی شافعی در مناقب و ابن عساکر در تاریخ خود با ذکر طریق حدیث از مشایخ خود و خطیب خوارزمی در مناقب و شیخ الاسلام حمونی در فرائد و دیلمی در فردوس و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۵۸ کفایت الطالب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده و بسیاری از اکابر علماء خودتان از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده اند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گرفت بازوی علی عَلَيْهِ السَّلَام را و فرمود (۱) من خانه حکمت و علی در و باب آن خانه میباشد هر کس اراده دارد از حکمت من بهره بردارد برود در خانه علی ع.

هذا امیر البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله فمدبها صوته ثم قال انا مدينة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فیات الباب (۱). و نیز شافعی آورده که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود **انا مدينة العلم و علی بابها و ان البيوت لا يدخلها الا من باب (۲)**.

و صاحب مناقب فاخره از ابن عباس روایت نموده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود من شهرستان علمم و علی در آنست پس هر کس علم دین میخواهد باید از آن در در آید بعد از آن فرمود من شهرستان علمم و تو یا علی باب آن هستی دروغ گوید آن کسیکه گمان نماید بمن میرسد بدون واسطه تو.

و ابن ابی الحدید در چند جای از شرح نهج البلاغه و ابواسحق ابراهیم بن سعد الدین ع حمونی در فرائد السمطين از ابن عباس - و أخطب الخطباء خوارزمی در مناقب از عمرو بن عاص - و امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی در ذخایر العقبی - و امام احمد بن حنبل در مسند و میرسید علی همدانی در مودة القربی حتی ابن حجر متعصب در ص ۷۵ ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث نهم از چهل حدیثی که در فضایل علی عَلَيْهِ السَّلَام در صواعق محرقة آورده از بزاز و طبرانی در اوسط از جابر بن عبدالله و ابن عدی از عبدالله بن عمر و حاکم و ترمذی از علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل نموده اند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود **انا مدينة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب**.

آنگاه در ذیل این حدیث گوید مردم قصیر الفکر مضطرب شدند در این حدیث و جماعتی گفتند این حدیث از موضوعات است (از قبیل ابن جوزی و نووی) ولی حاکم (صاحب مستدرک که قولش در نزد شما سندیت دارد) وقتی این حرفها را شنید گفت ان الحدیث صحیح - بدرستی که این حدیث صحیح است اتمی.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده که وقتی مجلس بیش از

(۱) ابن (مرد علی بن ابيطالب) امیر و رئیس مردمان نیکوکار و قاتل کفار است نصرت یابد یاری کننده او و خوار میشود خوارکننده او بعد از آن صدای مبارک را بلند نمود و فرمود که من شهرستان علمم و علی دروازه آنست پس هر کس اراده دارد از علوم مخصوصه من بهره بردارد پس باید از آن در بیاید (که مراد علی بن ابی طالب باشد).  
(۲) من مدینه و شهرستان علمم و علی باب آن است و برخانه ها نمیشود داخل شد مگر از در آنها یعنی علوم مکتوبه در شهرستان وجود من نخواهد رسید مگر بوسیله علی بن ابيطالب.

این اجازه نقل آنها را نمیدهد.

**توضیح در اطراف حدیث**

بدیهی است الف و لام العلم در حدیث شریف الف و لام جنس است یعنی هر چیزی که اطلاق

علم بر او میشود ظاهراً و باطناً صورتاً و معنأ در نزد رسول خدا ﷺ بوده و باب تمام آن علوم علی ﷺ بوده.

مرحوم علامه الدقیق میر سید حامد حسین دهلوی صاحب عبقات الانوار دو جلد از مجلدات ضخیم عبقات الانوار را که هر جلدی بقدر صحیح بخاری بلکه بیشتر است در اطراف سند این حدیث شریف و صحت آن نوشته الحال نظر ندارم بچند سند فقط از طرف اکابر علماء سنت و جماعت اثبات این حدیث را بنحو تواتر ابراز داشته خوب نظر دارم که وقتی میخواندم پیوسته طلب رحمت برای روح پر فتوح آن شخصیت بزرگ می نمودم که چه مقدار زحمت کشیده و چه اندازه تبهر داشته خوبست آقایان محترم آن کتاب را تهیه و مطالعه نمایند تا مورد تصدیق قرار دهید که علی ﷺ در صحابه رسول الله ﷺ منحصر بفرود بوده.

یکی از ادله ظاهره بر اثبات خلافت بلا فصل علی ﷺ همین حدیث شریف است از جهة آنکه باتفاق عقل و نقل در هر قوم و ملت علماء برجهاال حق تقدم دارند خاصه آنکه رسول اکرم ﷺ امر کند که هر کس میخواهد از علم من بهره بر دارد باید برود در خانه علی بن ابیطالب ﷺ.

شما را بخدا انصاف دهید آيا سزاوار بود باب علمی را که پیغمبر خود بروی امت گشاده مردم مسعود نمایند و باب دل بخواه بکشایند که فاقد مراتب علمی باشد.

شیخ - در اینکه این حدیث مورد توجه عموم علمای ما بوده و در اطراف آن بحث بسیار شده شبهه ای نیست بعضی آنرا ضعیف و خبر واحد و در نزد بعضی بحد تواتر آمده ولی چه ربطی دارد با علم لدنی و اینکه سیدنا علی کرم الله وجهه عالم بعلم غیب و آگاه بر بواطن بوده.

داعی - یا توجه بعرایض و دلائل داعی نمی نمائید

**علی ﷺ عالم بغیب بوده**

یا بی لطفی کامل نموده مغلطه میفرمائید.

مگر قبلاً عرض نکردم که بتصدیق خودتان پیغمبر خاتم ﷺ مرتضای از خلق

بوده است و بحکم آیه شریفه عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول - خداوند متعال پرده ها از مقابل دیده آنحضرت برداشته و استثناء از علوم غیبیه با آنحضرت افاضه فرموده پس از جمله علوم که در شهرستان وجود آن حضرت موجود بوده علم و اطلاع بر مغیبات عالم وجود بوده است که بآن قوه خدا داده جمیع بواطن امور در نزد آنحضرت حاضر بوده و بمقتضای بیان آنحضرت که مورد قبول ما و شما و جمیع اکابر علمای سنت و جماعت است که بیعض از آنها اشاره نمودیم فرمود انا مدینه العلم و علی بابها از جمیع علوم که در مدینه و شهرستان وجود آنحضرت بود و بوسیله باب علم (علی ﷺ) میتوان استفاده از آن نمود علم و اطلاع بر مغیبات است که قطعاً علی ﷺ عالم باسرار و بواطن امور بوده هم چنانیکه آگاه بر ظواهر احکام و حقایق امور بوده است.

چون پایه و اساس علم آن خاندان جلیل قرآن مجید بوده آگاه بر علوم قرآن ظاهراً و باطناً بعد از رسول خدا ﷺ و علی ﷺ بوده چنانچه اکابر علماء خودتان تصدیق باین معنی دارند.

از جمله حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۶۵ جلد اول

حلیة الاولیاء و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب

۷۴ کفایت الطالب و سلیمان بلخی در ص ۷۴ ضمن

باب ۱۲ ینابیع الموده از فصل الخطاب مسنداً از عبدالله بن مسعود کاتب الوحی نقل نموده اند

که گفت ان القرآن انزل علی سبعة احرف ما منها حرف الاوله ظهر و بطن و

ان علی بن ابیطالب عنده علم الظاهر و الباطن (۱).

(۱) قرآن نازل گردیده بر هفت حرف و هر حرفی از آنها ظاهری دارد و باطنی و نزد علی بن ابیطالب علیه السلام علم ظاهر و باطن قرآن میباشد.

**علی ﷺ عالم بظاهر و باطن قرآن بوده**

پیغمبر هزار باب از علم  
در سینه علی باز نمود

اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود تصدیق دارند که علی علیه السلام صاحب علم لدنی بوده چون مرتضای از خلق بعد از رسول الله بوده که از جمله

آنها حجة الاسلام ابو حامد غزالی است که در کتاب بیان علم لدنی نقل نموده که علی علیه السلام فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله زبان خود را در دهان من گذارد پس برای من از لعاب دهان آنحضرت هزار باب از علم باز شد که از هر بابی هزار باب دیگر باز میشود.

و نیز خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در ص ۷۷ ضمن باب ۱۴ ینایع الموده از اصبع بن نباته نقل میکند که گفت شنیدم از امیر المؤمنین علی علیه السلام که میفرمود ان رسول الله (ص) علمنی ألف باب و کل باب منها يفتح ألف باب فذلك ألف ألف باب حتى علمت ما كان و ما يكون الي يوم القيمة و علم المنايا و البلايا و فصل الخطاب (۱).

و نیز در همان باب از ابن مغازلی فقیه شافعی نقل مینماید بسند خودش از ابی الصباح از ابن عباس از رسول اکرم صلى الله عليه وآله که فرمود لما صرت بين يدي ربي كلمني و ناجاني فما علمت شيئا الا علمته عليا فهو باب علمي (۲).

و نیز همین خبر را از موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطباء باین طریق نقل میکند که آنحضرت فرمود اتاني جبرئيل بدر نوك من الجنة فجلست عليه فلما صرت بين يدي ربي كلمني و ناجاني فما علمت شيئا الا علمته عليا فهو باب علمي ثم دعاه اليه فقال يا علي سلمك سلمى و حربك حربى و انت العلم فيما بيني و بين امتي (۳). در این باب اخبار بسیاری از اکابر علماء خودتان مانند امام احمد بن حنبل و محمد ابن طلحه شافعی و اخطب الخطباء خوارزمی و ابو حامد غزالی و جلال الدین سیوطی

(۱) بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد داد بن هزار باب که از هر بابی از آنها باز میشود هزار باب پس این میشود هزار هزار باب تا آن که دانستم آنچه شده و آن چه میشود تا روز قیامت و دانستم علم بلا یا و منایا و فصل الخطاب را.

(۲) چون شب معراج بقیام قرب حق رسیدم خداوند بامن حرف زد و نجوی نمود پس آنچه یاد گرفتم یاد دادم بعلی پس علی است باب علم من.

(۳) جبرئیل پیش من آمد با کلیمی از بساطهای بهشت پس من بر او نشستم تا رسیدم بغناه قرب حق پس حتمالی بامن حرف زد و نجوی نمود آنچه از خدا گرفتم بعلی یاد دادم پس او است باب علم من آنکه علی را خواند و فرمود یا علی صلح وسلم یا تو صلح وسلم یا من است و جنگ یا تو جنگ یا من است و تومی علم بین من و بین امت من.

و امام احمد ثعلبی و میر سید علی همدانی و دیگران رسیده که بطرق مختلفه و الفاظ و عبارات متفاوته نقل نموده اند که رسول اکرم صلى الله عليه وآله هزار باب از علم که از هر بابی هزار باب دیگر باز میشود در سینه علی علیه السلام بودیعه گذارد.

و نیز حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء و مولی علی متقی در ص ۳۹۲ جلد ششم کترة العمال و ابو یعلی از کامل بن طلحه از ابن لهیعه از حی بن عبد مغافری از ابو عبد الرحمن حبلی از عبدالله بن عمر روایت نموده اند که رسول اکرم صلى الله عليه وآله در مرض موت خود فرمود ادعوا الی اخی فجاء ابو بکر فاعرض عنه ثم قال ادعوا الی اخی فجاء عثمان فاعرض عنه ثم دعی له علی فستره بثوبه و اکب علیه فلما خرج من عنده قيل له ما قال لك قال علمنی ألف باب کل باب يفتح ألف باب (۱).

حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ قمری در ص ۶۵ جلد اول حلیة الاولیاء در فضائل علی علیه السلام و محمد جزری در ص ۱۴ أسنی المطالب و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۴۸ کفایت الطالب مسنداً از احمد بن عمران بن سلمة بن عبدالله نقل نموده اند که گفت نزد رسول خدا بودیم پس سؤال شد از علی ایطالب حضرت فرمود قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی ثلثة اجزاء و الناس جزءاً واحداً (۲).

و نیز ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و متقی در ص ۱۵۶ و ۴۰۱ جلد پنجم کترة العمال از بسیاری از اکابر علماء نقل نموده و ابن مغازلی فقیه شافعی در فضائل و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینایع الموده با همین اسناد از عبد الله بن مسعود (کاتب الوحی) و محمد بن طلحه شافعی در ص ۲۱ مطالب السؤل نقل از حلیه از علقمة بن عبدالله روایت نموده اند که از رسول اکرم صلى الله عليه وآله از علی علیه السلام سؤال شد

(۱) بخوانید برای من برادرم را پس ابو بکر آمد حضرت روی از او گرفتاریدم باز فرمود برادرم را بخوانید پس عثمان آمد باز روی مبارک از او گرفتاریدم (در اخبار دیگر دارد که بعد از ابو بکر عمر آمد و بعد عثمان) پس علی را خواندند (هینکه علی آمد) حضرت او را بجامه خود پوشانیدم و بر او خم شد پس چون از نزد آنحضرت بیرون رفت گفتند یا علی پیغمبر بانو چه فرمود گفت هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب باز میشود.

(۲) حکمت بده قسمت تقسیم کردید نه جزء آن بعلی عطاء شد و یک جزء دیگر بجیم مردمان.

فرمود قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء والناس جزءاً واحداً وهو اعلم بالعر الباقی (۱).

و نیز در ینایع المودة در همان باب از شرح رساله (فتح المبین) ابو عبدالله محمد بن علی الحکیم ترمذی از عبدالله بن عباس (امام المفسرین جبرامت) نقل مینماید که العلم عشرة اجزاء لعلی تسعة اجزاء وللناس عشر الباقی وهو اعلمهم به (۲).  
و متقی هندی در ص ۱۵۳ جلد ششم کنز العمال و خطیب خوارزمی در ص ۴۹ مناقب و ص ۴۳ جلد اول مقتل الحسین و دیلمی در فردوس الاخبار و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینایع المودة نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اعلم امتی من بعدی علی بن ابیطالب (۳).

در طرق افاضه علم رسول الله بعلی علیهما السلام است ثابت میآید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مرتضای از خلق و عالم بغیب بوده و آنچه علم ظاهر و باطن از مبدء فیاض درک نموده بعلی علیه السلام افاضه نموده است.

مانعی گوئیم علی بن ابیطالب و ائمه احدى عشر از اولاد آنحضرت علیهم الصلاة والسلام مانند يك پیغمبر طریق مستقیم و مستقلی با پروردگار متعال بطریق و حی داشتند بلکه بطور قطع و یقین میدانیم که مرکز فیض در وقت افاضه از مبدء فیاض شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است هر فیضی از فیوضات در حیات و بعد از وفات آن حضرت بتمام موجودات بالاخص بائمه اثناعشر ما رسیده یا میرسد از جانب حق تعالی بوسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است منتها تمام علوم و وقایع مهمه عالم از ماضی و مستقبل گذشته و آینده در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب حق تعالی بآنحضرت ابلاغ میشد و آن حضرت بعضی را در همان ایام بعلی علیه السلام میفرمود و آنچه در ذخیره

(۱) حکمت را بده قسمت نمودند نه جزء آنرا اختصاصاً بعلی عطا نمودند و یک جزء را بتمام مردمان دادند و علی بآن یک جزء نیز اعلم میباشد.  
(۲) علم ده جزء است نه جز آن اختصاص بعلی دارد یک جزء برای همه مردم و علی بآن یک جزء از همه مردم داناتر میباشد.  
(۳) داناترین امت من بعد از من علی بن ابیطالب است.

علم آنحضرت مانده بود در دم آخر که خواست از این عالم بیرون برود بآنحضرت افاضه نمود که در این باب اخبار بسیار از طرق اکابر علماء خودتان (گذشته از اخبار معتبره شیعه) رسیده که نمونه ای از آن را بعرض رسانیدم.

حتی علماء خودتان از عایشه ام المؤمنین حدیث مفصلی نقل نموده اند که در آخر حدیث گوید پیغمبر علی را خواست و او را بسینه چسباند و روپوش را بسر کشید من سرم را نزدیک بردم هر چه گوش دادم چیزی نفهمیدم يك وقت علی سر را برداشت عرق از جبین مبارکش جاری بود گفتند یا علی پیغمبر در این مدت طولانی بتوجه میگفت فرمود قد علمنی رسول الله ألف باب من العلم و من کل باب یفتح ألف باب (۱).

از همان اول بعثت (که شرح مفصلش را در شهبای اول (۲) عرض کردم) که رسول اکرم صلی الله علیه و آله چهل نفر از اعمام و بنی اعمام و بزرگان قریش را در منزل عم اکرم خود جناب ابوطالب دعوت کرد و بآنها ابلاغ رسالت نمود علی علیه السلام اول کس بود که ایمان خود را ظاهر نمود پیغمبر او را در بغل گرفت و آب دهان خود را در دهان علی افکند که علی فرمود همان ساعت چشمه های علم بر سینه من گشوده شد (چنانچه اکابر علماء خودتان نقل نموده اند که در بالای منبر ضمن خطبه ای اشاره باین معنی نمود که فرمود سلونی قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جم آنگاه اشاره بشکم مبارک نموده فرمود هذا سفظ العلم هذا العلم رسول الله صلی الله علیه و آله هذا ما زقنی رسول الله زقاً زقاً (۳).

و پیوسته آنحضرت تا دم مرگ بطرق مختلفه افاضه فیض ربانی را بر علی مینمود و آنچه از مبدء فیاض غیب الغیوب میگرفت در سینه علی علیه السلام قرار میداد.

نور الدین ابن صباغ مالکی در فصول المهمه گوید پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله از طفولیت (۱) بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هزار باب از علم بین تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده میشود.  
(۲) رجوع شود بصفحه ۳۱۷ این کتاب.  
(۳) سؤال کنید از من قبل از اینکه مرانیا بیاید جز این نیست که در سینه من علم فراوان است این شکم من سفظ پر از علم است. این لعاب رسول الله میباشد (یعنی اثر آب دهان پیغمبر است) آیت است آنچه رسول خدا بن دانه های علم خوانیده است.

علی را علماً و عملاً در آغوش محبت تربیت نمود .

در جفر جامعه و چگونگی آن از جمله طرقتی که از جانب پروردگار اعظم جل

و علا بوسیلهٔ خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله افزایه فیض

رحمانی بر علی علیه السلام شد جفر جامعه بوده است و آن صحیفه و کتابی بوده است مشتمل بر علم ماکان و مایکون الی یوم القیامه بطریق حروف رمز که بزرگان علمای خودتان هم معترف اند که آن کتاب و علم آن از مخصوصات علی و ائمه طاهربین سلام الله علیهم اجمعین بوده است .

چنانچه حجة الاسلام ابو حامد غزالی نوشته است که امام المتقین علی بن ابیطالب را کتابی است مسمی به جفر جامع دنیا و الاخرة و آن کتاب مشتمل است بر تمام علوم و حقایق و دقایق و اسرار و مغیبات و خواص اشیاء و اثرات مافی العالم و خواص اسماء و حروف که بغیر از آنحضرت و یازده فرزند بزرگوارش که مقام امامت و ولایت را منصوصاً از رسول خدا صلی الله علیه و آله دارا بوده اند احدی مطلع بر آن نیست چون بوراثت بایشان رسیده و همچنین سلیمان بلخی درس ۴۰۳ ینابیع شرح مبسوطی از در المنظم محمد بن طلحه حلبی شافعی در این باب نقل نموده که جفر جامع مشتمل بر هزار و هفتصد صفحه از مفاتیح علوم مخصوص امام علی بن ابیطالب میباشد لذا شاعر شهیر در مدح آن بزرگوار گفته .

من مثله کان ذا جفر و جامعه له تدوین سر الغیب تدویناً (۱)

و نیز در تاریخ نگارستان از شرح مواقف نقل میکند ان الجفر و الجامعة کتابان لعلی قد ذکر فیهما علی طريقة علم الحروف الحوادث الی انقراض العالم و اولاده یحکمون بهما (۲) .

نواب - قبله صاحب کتاب جفری که میفرمائید مورد تصدیق علمای ما هم هست چیست و چگونه بوده است متمنی است چنانچه مقتضی میدانید شرح آنرا بیان فرمائید .  
داعی - وقت تنگ است از شرح و بسط در اطراف این علم و کتاب آن معذورم .

(۱) کیست مانند او که باشد صاحب جفر و جامعه که در آن کتاب اسرار غیبیه تدوین شده است .  
(۲) بدرستیکه جفر و جامعه دو کتاب است مخصوص علی علیه السلام که در آن دو کتاب جمیع حوادث تا انقراض عالم بطریق علم حروف ( یعنی بطریق رمز ) ذکر شده و اولاد آنحضرت حکم میکنند بآن کتاب ( یعنی مفاتیح آن کتاب رمز نقطه در دست علی و اولاد او میباشد که از حوادث عالم خبر میدهند ) .

نواب - بهر مقدار ممکن است خلاصه از مشروحات مفصله را بیان فرمائید .  
داعی - سال دهم هجرت بعد از مراجعت از حجة الوداع جبرئیل آمد و برسول اکرم صلی الله علیه و آله خیر مرگ داد که عمرت تا آخر رسیده آنحضرت دستهای مبارک بدر گاه حضرت واهب العطا یا برداشت و عرض کرد اللهم وعدتك التي وعدتني انك لا تخلف الميعاد خدا یا بمن وعده دادی و هرگز خلف وعده نمیکنی .

خطاب الهی رسید علی را بردار برو بالای کوه احد پشت بقبله بنشین حیوانات صحرا را صدا کن تورا اجابت مینمایند در میان آنها بز سرخ رنگ بزرگی است که اندکی شاخ او بالا آمده است بعلی امر کن او را ذبح نماید و پوست او را از طرف گردن بکند و وارونه کند او را دباغی کرده خواهی دید آنگاه جبرئیل میآید و دوات و قلم و مرکب میآورد که از جنس مرکب زمین نمیشد هر چه جبرئیل میگوید تو بعلی بگو بنویسد آن نوشته و پوست باقی میماند و هرگز مندرس نمیشود و محفوظ خواهد ماند هر گاه او را بکشایند تازه خواهد بود .

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بهمان دستور بالای کوه احد عمل نمود جبرئیل آمد قام و دوات خدمت آنحضرت گذارد حضرت امر فرمود بعلی آماده کار شد آنگاه جبرئیل از جانب رب جلیل وقایع مهمه عالم را کلاً و جزءً پیغمبر صلی الله علیه و آله میگفت پیغمبر هم بعلی میفرمود بر آن پوست مینوشت تا آنکه پوستهای باریک پاچه و دستها و پاها را او را هم نوشت و ثبت شد در آن کتاب کلاما کان و ما هو کائن الی یوم القیمة (۱) .

تمام را نوشتند حتی اسامی اولادها و زرداری و دوستان و دشمنان آنها و آنچه بر سر يك وارد خواهد شد تا روز قیامت در آن کتاب ثبت گردید .

آنگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن جلده و جفزه را بعلی علیه السلام دادند و جزء اسباب وراثت و ولایت و امامت قرار گرفت که هر امامی از دنیا برود بامام معلوم بعد از خود بوراثت میسپارد .

این همان کتابیست که ابو حامد غزالی گوید جفر جامعه کتابی است مخصوص

(۱) هر چه بود و هر چه بد خواهد شد تا روز قیامت .

علی و یازده فرزندان آنحضرت و در آن همه چیز هست من علم المنايا و البلیا و القضايا و فصل الخطاب (۱).

نواب - چگونه ممکن است اینهمه وقایع و علوم تا روز قیامت در يك پوست بزغاله نوشته شده باشد.

داعی - اولا از طرز این خبر معلوم است که بزغاله معمولی نبوده بلکه بسیار بزرگ و مخلوق این کار بوده.

ثانیا بطریق کتابت کتب و رسائل نوشته نشده بلکه بطریق حروف رمز نوشته گردیده چنانچه عرض کردم صاحب تاریخ نگارستان نقلا از شرح مواقف آورده که قد ذکر فیهما علی طریقه علم الحروف.

آنکاه مفتاح و کلید آن رمز را رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام دادند آن بزرگوار هم حسب الامر پیغمبر صلی الله علیه و آله به ائمه بعد از خود دادند.

آن مفتاح در دست هر کس باشد از آن کتاب میتواند استخراج اسرار و حوادث نماید و اگر مفتاح در دست نداشته باشد عاجز میماند.

چنانچه هر پادشاهی با وزیر خود یا ولات و حکام و امراء لشکر و فرماندهان سپاه که بایالات و ولایات میفرستد کتاب رمزی قرار میدهد حرفاً یا عدداً و مفتاح آن کتاب فقط در نزد پادشاه و آن وزیر و یا والی و حاکم و فرمانده سپاه است که کتاب بدون مفتاح بدست هر کس بیفتد چیزی درک نمیکند.

همین قسم است کتاب جفر جامعه که غیر از امیرالمؤمنین علی و یازده امام فرزندان بعد از او احدی از آن کتاب نمیتواند استخراج نماید.

چنانچه روزی حضرت امیر علیه السلام در موقعیکه فرزندان همگی جمع بودند آن جلده را بفرزندش محمد حنفیه داد (با آنکه بسیار عالم و دانا بود) نتوانست از آن جلده چیزی درک نماید (۲).

(۱) از علم منایا و بلایا و احکام و تمام لغتها.

(۲) چون مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام با علم خدا داده میدانست که بعد از آنحضرت عده ای باز بگر برهبری (کیسان مولی و آزاد کرده آن حضرت) قائل بامامت معبد بن الحنفیه فرزند آنحضرت میشوند - که در این امتحان خواست قبلا ثابت نماید که معبد شایسته ب مقام امامت.

غالب قضایا و وقایع مهمه که ائمه دین خبر میدادند از آن کتاب بود از کلیات

و جزئیات امور با خبر بودند نوائب و مصائب وارده بر خود و اهل بیت خود و شیعیان را از همان کتاب استخراج می نمودند چنانچه در کتب اخبار کاملاً و مبسوطاً ثبت است

از جمله در شرح مواقف قضیه عهد نامه مأمون خبر دادن حضرت رضا در عهد نامه مأمون از مرگ خود

حضرت رضا علیه السلام را بعد از شش ماه مکاتبه و تهدید مجبور بقبول ولایت عهد خود نمود عهد نامه ای نوشتند مأمون امضا کرد که بعد از مرگ خود خلافت منتقل شود بحضرت رضا علیه السلام.

چون درقه را آوردند که حضرت رضا امضاء نماید قبل از امضاء شرحی باین عنوان در سجل خود نوشتند و بعد امضاء نمودند که .

اقول وانا علی بن موسی بن جعفر ان امیر المؤمنین عضده الله بالسداد و وفقه للرشاد عرف من حقنا ما جهله غیره فوصل ارحاماً قطعت وامن نفوسا فرعت بل احیایها و قد تلفت اغناها اذا افرقت مبتغیا رضی رب العالمین و سیجزی الله الشاکرین و لایضیع اجر المحسنین و الله جعل الی عهده و الامرة الکبری ان بقیت بعده .

تا آنجا که در آخر عبارات مرقوم داشتند و لکن الجفر و الجامعه یدلان علی ضد ذلك و ما ادري ما یفعل بی و بکم ان الحكم الا لله یقضی بالحق و هو خیر الفاصلین (۱).

• نیاشد - یعنی اگر مقام امامت داشت بایستی مفتاح رمز کتاب جفر جامعه را داشته باشد . (۱) میگویم من که علی بن موسی بن جعفر (علیهم السلام) هستم خلیفه مأمون الرشید که خداوند او را محکم و قوی نماید برای استحكامات شرع و موفق بدارد او را برای ارشاد و هدایت . حق ما را بخوبی شناخت که دیگران نشاخنه و ریحی را که دیگران قطع نمودند او وصل نمود و نفوس را که دیگران تهدید بقتل نمودند او این ساخت بلکه زنده نمود اشخاصی را که در پرتگاه فنا رسیده بودند بی نیاز نمود گروهی را که فقیر و محتاج بودند محض رضای پروردگار زوداست که خداوند جزای شکر گذاران را بدهد و ضایع نیکنند اجر نیکوکاران را - بدرستی که او را بولایت عهد و امارت بزرگ (بر مؤمنین) قرار داد اگر من بعد از او زنده بمانم .

و لکن جفر و جامعه دلالت برخلاف این معنی دارد (یعنی من بعد از او زنده نخواهم ماند) . کلمات آنحضرت دلالت بر معنای دقیق دیگری دارد که میخواهد در لافقه بنهاند مأمون .

و سعد بن مسعود بن عمر تفتازانی در شرح مقاصد الطالبین فی عام اصول الدین بجملة جفر جامعه در عهدنامه از قلم آنحضرت ضمن بیان مفصل اشاره نمود یعنی جفر جامعه نشان میدهد که مامون بر سر عهد خود نخواهد ماند چنانچه دیدیم شد آنچه شد آن پسر پیغمبر و پاره تن رسول الله ﷺ را بزهر جفا شهید نمودند و صداقت و حقیقت علم آنحضرت ظاهر و هویدا گردید و همه دانستند که آن خاندان جلیل علم بظاهر و باطن امور دارند.

آوردن جبرئیل کتاب مختومی  
برای امیر المؤمنین وصی  
رسول الله ﷺ

از جمله طرقی که بوسیله رسول اکرم ﷺ  
افاضه فیض بر علی علیه السلام شد کتاب مهر شده است  
که جبرئیل برای آنحضرت آورده چنانچه علامه  
محقق مورخ مقبول القول فریقین ابو الحسن

علی بن الحسین مسعودی در ص ۹۲ کتاب اثبات الوصیه مفصلاً نقل مینماید که خلاصه اش اینست انزل الله جل و علا الیه صلی الله علیه و آله من السماء کتاباً مجلاً نزل به جبرئیل مع اماناء الملائكة یعنی جبرئیل با اماناء ملائکه کتاب مسجلی از جانب پرورد کار جل و علا برای پیغمبر آورد عرض کرد اشخاصی که نزد شما حاضرند از مجلس خارج شوند الا وصی شما تا کتاب وصیت را تقدیم نمایم فامر رسول الله من کان عنده فی البیت بالخروج ما خلا امیر المؤمنین و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام فقال جبرئیل یا رسول الله ان الله یقرء علیک السلام و یقول لك هذا کتاب بما کنت عهدت و شرطت علیک و اشهدت علیک ملائکتی و کفی بی شهیداً فارعدت مفاصل سیدنا محمد صلی الله علیه و آله فقال هو السلام و منه السلام و الیه یعود السلام (۱).

• حق تعیین نصب خلافت بعدی را ندارد چه آنکه این امر مربوط بحق تعالی است و من بعکم خدای متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین آنحضرت و امام الایمه میباشم منتها بواسطه غلبه و استیلا مضالین قیة مانع از گفتار صریح آنحضرت بوده - فلذا میفرماید من نبیدانم که تعولات روزگار نسبت بین و شما چگونه خواهد بود ( یعنی میدانم ) حکم با خداست که بحق بین افراد داوری خواهد نمود.

(۱) پس امر فرمود رسول خدا « من » بعضرین که همگی از حجره بیرون بروند باستثناء علی و فاطمه و حسن و حسین آنگاه جبرئیل عرض کرد خداوند شما سلام میفرماید و میفرماید این عهد نامه ایست که با تو پیمان بستم و ملائکه گواهی دادند.

(کلام جبرئیل که باینجا رسید) بدن آنحضرت بلرزه در آمد و فرمود اداست سلام و از او •

آنگاه آن کتاب را از جبرئیل گرفت داد بعلی بعد از قرائت فرمود این عهد پرورد کار من است بسوی من و امانت اوست بتحقیق که رسانیدم و ادا نمودم پیام حق را - امیر المؤمنین عرض کرد منبهم شهادت میدهم پند و مادرم فدای تو باد بتبلیغ و نصیحت و راستی بر چیزی که گفتی و شهادت میدهد باین معنی گوش و چشم و گوشت و خون من .

آنگاه حضرت بعلی علیه السلام فرمود بگیر این وصیت من است از جانب پرورد کار و قبول بنما او را از من و ضمانت بنما برای خداوند تبارک و تعالی و برای من است وفای بآن . علی عرض کرد قبول نمودم بر ضمانت و برخداوند است که مرا یاری نماید . و شرط شده است در آن کتاب بر امیر المؤمنین علیه السلام که الموالاة لاولیاء الله و

المعاداة لاعداء الله و البرائة منهم و الصبر علی الظلم و کظم الغیظ و اخذ حَقک منک و ذهاب خمسک و انتهاک حرمتک و علی ان تخضب لِحیتک من راسک بدم عیبط فقال امیر المؤمنین قبلت و رضیت و ان انتهکت الحرمة و عطلت السنن و مزق الكتاب و هدمت الکعبة و خضبت لِحیتی من راسی صابراً محتجباً (۱) .

آنگاه جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقررین را بر امیر المؤمنین شاهد و گواه گرفت و بحسن و حسین و فاطمه رسانید آنچه را بعلی رسانیده بود و شرح داد تمام وقایع را برای آنها پس مهر نمود آن وصیت نامه را بپهرهای طلائی که آتش ندیده و آن را داد بعلی علیه السلام .

و فی الوصیة سنن الله جل و علا و سنن رسول الله و خلاف من ینخالف و یغیر و یددل و شیء شیء من جمیع الامور و الحوادث بعده و هو قول الله

• است سلام و بطرف او است برکت سلام .

(۱) دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا و برات و بیزاری از آنها برد باری بر جور و ستم و فرد نشانمن آتش غیظ و غضب و قتی که حق مسلم تو را از تو سلب نمایند و خویش تو را تصرف کنند و حرمت تو را نگاه ندارند و معاست را با خون سرت رنگین کنند . در پاسخ امیر المؤمنین عرض کرد راضی شدم و قبول کردم که اگر حرمت مرا نگاه ندارند و ستم را تطیل و احکام کتاب را پاوه و کیمه را خراب و معاسم را از خون سرم خضاب کنند خبر و برد باری و تحمل نمایم .

غز و جل و کل شیء احصیناه فی امام مبین (۱) انتهى .

خلاصه امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه معصومین از ذریه آنحضرت که عترت طاهره بودند آنچه داشتند از رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و تمام علوم آنحضرت در نزد آنها بوده و اگر غیر از این بود علی را باب علم خود معرفی نمینمود و امر نمیفرمود اگر میخواهید از علم من بهره بردارید باید بروید در خانه علی بن ابیطالب علیه السلام .

و اگر آنحضرت دارای علوم عالیه رسول الله صلی الله علیه و آله نبود و احاطه بر جمیع علوم نداشت در حضور دوست و دشمن ندای سلونی قبل ان تفقدونی میداد .

چه آنکه اتفاقی فریقین است که احدی جز امیر المؤمنین ندای سلونی نداده و دعوی این مقام اختصاص بشخص آنحضرت داشته که در مقابل سؤالات اشخاص از علوم ظاهر و باطن باز نمانده و غیر از آنحضرت هر کس چنین ادعائی نموده رسوا و مفتضح گردیده .

چنانچه حافظ ابن عبد البر مغربی آندلسی در کتاب استیعاب فی معرفة الاصحاب گوید ان کلمة سلونی قبل ان تفقدونی ما قالها احد غیر علی بن ابیطالب الا کان کاذباً (۲) .

چنانچه ابو العباس احمد بن خلکان شافعی در وفيات و خطیب بغدادی در ص ۱۶۳ جلد سیزدهم تاریخ خود آورده اند که روزی مقاتل ابن سلیمان که از اعیان علمای شما و بسیار حاضر جواب در همه چیز بوده بالای منبر در حضور عامه مردم گفت سلونی عما دون العرش ؟ (۳) .

شخصی سؤال کرد که چون حضرت آدم عمل حج بجای آورد در موقع تقصیر و حلق

(۱) و از مندرجات آن وصیت نامه است ستهای خدا و رسول خدا و مخالفت کردن با مخالفین و آنانکه احکام را تغییر دهند و دستورات را تبدیل نمایند - و بدون استثناء از هر امری از امور و تحولات روزگار در آن وصیتنامه مندرج بوده و از اسرار بین رسول الله صلی الله علیه و آله و آنحضرت است و همانست که در قرآن مجید باین نکته مهم تصریح شده است - که هر امری از امور و هر علمی از علوم در نزد امام مبین (یعنی علی بن ابیطالب) افاضه شده و موجود است .

(۲) کلمه سلونی را احدی غیر علی بن ابیطالب (ع) نکفت مگر آنکه کاذب و دروغگو بوده (بهمان جهت رسوا و مفتضح گردیده) .

(۳) سؤال کنید از من از آنچه در زیر عرش است .

راس سرش را که تراشید مقاتل متفکر و از جواب واماند و ساکت شد دیگری پرسید مورچه در وقت جذب غذا بوسیله روده جذب میکند یا بوسیله دیگر اگر بوسیله روده است روده های او در کجای بدتش قرار گرفته مقاتل متحیر ماند چه جواب گوید ناچار گفت خداوند این سؤال را بدل شما انداخته تا من رسوا کردم بسبب عجبی که در زیادتى علم پیدا کردم و از حد خود تجاوز نمودم .

بدیهی است این ادعا را باید کسی بنماید که از عهده هر جوابی بر آید و بالقطع و یقین واجد این مقام احدی در امت نبوده جز امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام .

چون باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده فلذا مانند خود آنحضرت محیط بر ظواهر و بواطن امور و آگاه بر علوم اولین و آخرین بوده و بهمین جهة با قدرت تمام ندای سلونی میداد و در مقام جواب سؤالها هم بر میآمد که اینک وقت اجازه تمام آنها را نمیدهد و احدی از صحابه چنان ندائی ندادند الا امیر المؤمنین علی علیه الصلاة و السلام چنانچه امام احمد بن حنبل در مسند و موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و خواجه کلان حنفی در ینابیع الموده و بغوی در معجم و محب الدین طبری در ص ۱۹۸ جلد دوم ریاض النضرة و ابن حجر در ص ۷۶ صواعق از سعید بن مسیب نقل نموده اند که گفت لم یکن من الصحابه یقول سلونی الا علی بن ابیطالب علیه السلام .

یعنی احدی از صحابه نکفت سؤال کنید از من ( بطور کلی ) مگر علی بن ابیطالب علیه السلام .

فلذا اکابر علماء خودتان از قبیل این کثیر در جلد

چهارم تفسیر و ابن عبد البر در استیعاب و سلیمان

بلخی حنفی در ینابیع الموده و مؤید الدین خوارزمی

در مناقب و امام احمد در مسند و حوینی در فرائد و ابن طلحه در در المنظوم و میر سید

علی شافعی در مودة القرینی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء و محمد بن طلحه شافعی

در مطالب السؤل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران از محققین شما بمبارات

نقل اخبار اهل تسنن در ندای

سلونی دادن علی علیه السلام

و الفاظ مختلفه در موارد متعدده نقل نموده اند از عامر بن وائله و ابن عباس و ابی سعید البحرى و انس بن مالك و عبدالله بن مسعود از امير المؤمنين صلوات الله عليه كه بالای منبر فرمود: ايها الناس سلوني قبل ان تفقدوني فان بين جوانحي لعلماء جماً سلوني فان عندي علم الاولين والآخرين (۱).

و ابی داود درص ۳۵۶ سنن و امام احمد حنبل در ص ۲۷۸ جلد اول مسند و بخاری در ص ۴۶ جلد اول و ص ۲۴۱ جلد دهم صحيح نقل نموده اند مسنداً كه علي بن ابي طالب فرمود سلوني عما شئتم ولا تعلموني عن شيء الا انباتكم به (۲).

و شيخ سليمان بلخي حنفی در ص ۷۴ ضمن باب ۱۴ ينابيع الموده از موفق بن احمد خوارزمی و شيخ الاسلام حوينی بسند خودشان از ابوسعید بحرئى نقل نموده كه گفت: رایت علياً رضي الله عنه علي منبر الكوفة وعليه مدرعة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو متقلد بسيفه ومتعمم بعمامته صلى الله عليه وآله وسلم فجلس علي المنبر فكشف عن بطنه وقال سلوني قبل ان تفقدوني فانما بين الجوانح مني علم جم هذا سفظ العلم هذا لعاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هذا ما زقني رسول الله زقاً زقاً فوالله لو نيت لي وسادة فجلست عليها لافيت اهل التوراة بتوراتهم واهل الانجيل بانجيلهم حتى ينطق الله التوراة والانجيل فيقولان صدق علي قد اتاكم بما انزل في وانتم تملون الكتاب افلا تعقلون (۳).

(۱) ای مردم سؤال کنید از من (یعنی از آنچه میخواهید) قبل از آن که مرا نیابید پس بدرستی که در سینه من علم فراوانی است سؤال کنید از من که در نزد من است علم اولین و آخرین.

(۲) سؤال کنید مرا از هرچه میخواهید و سؤال نکنید مرا از چیزی مگر آنکه شما را خبر میدهم بآن.

(۳) دیدم علی را بر منبر کوفه در حالتیکه جامه پشمی پیغمبر را پوشیده و عمامه آنحضرت را بر سر و بشمشیر آنحضرت تکیه نموده پس نشست بر روی منبر و شکم مبارک را باز نموده فرمود: سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید (چون دعوی خود را مقید بسطرب خاصه نموده یعنی از هرچه میخواهید سؤال کنید) جز این نیست که در سینه من علم فراوان است این شکم من سفظ علم است این لعاب رسول خدا میباشد (یعنی اثر آب دهان پیغمبر است) اینست آنچه حضرت بن دانه علم را خوردانیده پس بخدا قسم که اگر مسند برای من بپهن شود و متکا، اختیار بر او گذارده گردد و در آنجا بنشینم هر آینه فتوی میدهم اهل توریة را بتوریة آنها و اهل انجیل را بر انجیل آنها تا آنکه خداوند متعال آن کتابها را بنطق آورده بگویند راست گفت علی فتوی داد شما را با آنچه نازل شده در ما.

و نیز شيخ الاسلام حوينی در فرائد و مؤيد الدين خوارزمی در مناقب نقل مینمایند كه در بالای منبر فرمود سلوني قبل ان تفقدوني فوالذي فلق الحبة و برء النعمة لا تعلموني عن آية من كتاب الله الا حدثتكم عنها متى نزلت بئيل او نهار في مقام او مغير في سهل او في جبل و في من نزلت في مؤمن او منافق و ما عنى الله بها ما عام ما خاص (۱).

ابن کوای خارجی برخاست و گفت:

اخبرني عن قوله تعالى الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية فقال **علي** اولئك نحن و اتباعنا في يوم القيمة غرأء محجلين رواء مرويين يعرفون بسماهم (۲).

و نیز امام احمد بن حنبل در مسند و شيخ سليمان بلخي حنفی درص ۷۴ ينابيع الموده ضمن باب ۱۴ از ابن عباس نقل مینماید كه علي در بالای منبر فرمود:

سلوني قبل ان تفقدوني سلوني عن كتاب الله و ما من آية الا و انا اعلم حيث انزلت بحضض جبل او سهل ارض و سلوني عن الفتن فما من فتنة الا و قد علمت من كسبها و من يقتل فيها (۳).

ابن سعد در طبقات و ابی عبد الله محمد بن يوسف كنجی شافعی در باب ۵۲ كفايت الطالب كه اختصاص بهمین موضوع داده و حافظ ابو نعیم اصفهانی در سطر اول ص ۶۸ جلد اول حلیة الاولیاء مسنداً از امير المؤمنين **علي** نقل مینماید كه فرمود:

(۱) سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید قسم بآن خدا ایكه دانه را شكافه و بشر را آفریده سؤال نکنید از من از آیه ای از کتاب خدا مگر خبر میدهم بشما از آنها كه چه وقت نازل گردیده شب یا روز در مقام یا در راه در زمین یا در کوه و در چه کس نازل شده در مؤمن یا منافق عام است یا خاص.

(۲) خبر بده مرا از آیه ایكه خدا میفرماید مؤمنینی كه عمل صالح نمودند آنها بهترین مردم اند فرمود آنها ما هستیم و اتباع ما كه روز قیامت پشانی سفیدایم شناخته می شوند آنها بصورتهایشان.

(۳) سؤال کنید از من از کتاب خدا قبل از آنکه مرا نیابید نیست آیه ای مگر آنکه من دانایم چگونه نازل گردیده در دامنه کوه یا زمین نرم و سؤال کنید از من از فتنه ها پس چیست فتنه ای مگر آنکه من میدانم چگونه بر پا شده و کی در او کشته میشود.

و الله ما نزلت آية الا و قد علمت فيمن نزلت و اين نزلت و على من نزلت ان ربي و هب لي قلبا عقولا و لسانا طلقا (۱).

و نیز در همان کتابها نقل مینمایند که امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود:

سلوني عن كتاب الله فانه ليس من آية الا و قد عرفت بليل نزلت ام بنهار في سهل ام في جبل (۲).

و نیز در مناقب خوارزمی از اعمش ازعبایة بن ربیع روایت نموده که گفت:

كان علي رضي الله عنه كثيرا يقول سلوني قبل ان تفقدوني فوالله ما من ارض مخصبة ولا مجدبة ولا فة تضل مائة او تهدي مائة الا و انا اعلم قائدها و سائقها و نائقها الي يوم القيمة (۳).

و نیز جلال الدین سیوطی در ص ۱۲۴ تاریخ الخلفاء و بدرالدین حنفی در عمدة القاری و محب الدین طبری در ص ۱۹۸ جلد دوم ریاض النضرة و سیوطی در ص ۳۱۹ جلد دوم تفسیر اتقان و ابن حجر عسقلانی در ص ۴۸۵ جلد هشتم فتح الباری و نیز در ص ۳۳۸ جلد هفتم تهذیب التهذیب نقل مینمایند که علی عليه السلام فرمود: سلوني و الله لا تسألوني عن شيء يكون الي يوم القيمة الا اخبرتكم و سلوني عن كتاب الله فوالله ما من آية الا و انا اعلم ابليل نزلت ام بنهار في سهل ام في جبل (۴).

آیا این بیانات ادعای بقیب نیست و جز عالم بعلم غیب دیگری میتواند چنین ادعائی در مقابل دوست و دشمن بنماید اگر قدری از عادت خارج شوید و با نظر

(۱) بخدا قسم نازل نکردید آیه ای مگر بتحقق من میدانم در چه کس نازل گردیده و بر چه چیز نازل گردیده خدای من اغاضه فرمود بمن قلبی و عقلی کامل و زبانی طلق و کویا و ناطق.

(۲) سؤال کنید از من از کتاب خدا پس بدرستی که نیست آیه ای مگر آنکه من میشناسم بشب نازل شده یا روز در زمین نرم یا کوه سخت.

(۳) علی (ع) بسیار میفرمود سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید بخدا قسم بیست زمینی بر گیاه یا خشک بی گیاه نیست گروهی که گمراه کنند صد نفر را یا هدایت نمایند صد نفر را مگر آنکه من بهتر میدانم رئیس و قائده آنها را و خواننده آنها و داننده آنها را تا روز قیامت.

(۴) سؤال کنید از من بخدا قسم سؤال نکنید مرا از چیزی تا روز قیامت مگر آنکه خبر میدهم شما را (از آنها).

سؤال کنید مرا از کتاب خدا بخدا قسم نیست آیه ای مگر آنکه من میدانم دو شب نازل گردیده یا روز در زمین نرم یا کوه سخت.

انصاف بنگرید خواهید دانست که آنحضرت عالم بعلم غیب بوده و در مقام عمل هم ظاهر مینموده و از مغیبات خبر میداده.

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی همین خبر هارا در ص ۲۰۸ جلد اول شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از کتاب غارات ابن هلال ثقفی نقل نموده تا آنجا

خبر دادن از سنان بن انس که قاتل امام حسین گردید

که گوید شخصی از جا برخاست و گفت اخبرني بما في راسي و لحيتي من طاقة شعر یعنی مرا خبر بده که در هر طرفی از سر و صورت من چه قدر مو میباشد حضرت فرمودند خلیل من رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم مرا خبر داده که در پای هر موئی از سر تو ملکی است که تو را لعنت میکند و در پای هر موئی از صورت تو شیطانی است که تو را اغوا میکند و در خانه ات گوساله ای داری که میکشد پسر پیغمبر را و او انس نخعی بود و فرزندش سنان در آن موقع بچه ای بود که در خانه بازی میکرد و در سال ۶۱ هجری در کربلا بود و قاتل حسین بن علی عليه السلام شد (بعضی گفتند سؤال کننده سعد بن ابی وقاص بود و پسر گوساله اش عمر علیه اللعنة بود که امیر لشکر و برپا کننده غائله کربلا شد) ممکن است هر دو در دو مجلس مختلف سؤال نموده باشند.

حضرت بوسیله این اخبار میفهماند که علم من از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم سر چشمه گرفته و احاطه بر مغیبات دارم.

و نیز اکابر علماء خودتان مانند امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در ص ۲۰۸ جلد اول شرح نهج نقل نموده اند که روزی در دوره خلافت

خبر دادن از علمداری حبيب بن عمار

ظاهری در مسجد کوفه نشسته و اصحاب در اطراف آنحضرت بودند شخصی گفت خالد ابن عویطه در وادی القری از دنیا رفت حضرت فرمود ام یمت ولا یموت حتی یفود جيش ضلالة و صاحب لواؤه حبيب بن عمار (۱) جوانی از میان جمعیت عرض کرد

(۱) نمرده و نخواهد مرد تا سردار لشکر ضلالت و کراهی گردد و علمدار او حبيب بن عمار خواهد بود.

منم حبیب بن عمار یا امیر المؤمنین و از دوستان صمیمی و حقیقی شما هستم حضرت فرمودند دروغ نگفته‌ام و نخواهم گفت کانه می بینم خالد سردار لشکر ضلالت و کمراهی گردیده و تو علمدار او هستی و از این در مسجد (اشاره بیاب الفیل) وارد میشوید و پرده پرچم بدر مسجد گرفته پاره خواهد شد.

سالها از این خبر امیر المؤمنین علیه السلام گذشت در دوره خلافت یزید پلید عبید الله ابن زیاد ملعون والی کوفه شد و لشکر فراوانی بجنک حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه میفرستاد بیشتر همان مردمی که از آنحضرت خبر خالد و حبیب بن عمار را شنیده بودند روزی در مسجد حاضر بودند که صدای هلهله و هیاهوی لشکریان بر خاست (چون در سابق محل اجتماعات مساجد بود لذا لشکریان برای نمایش به مسجد ورود و خروج می نمودند) دیدند خالد بن عویظه سردار لشکر ضلالت اثر بعزم کربلا و جنک با پسر پیغمبر برای نمایش از همان باب الفیل وارد مسجد شد در حالتیکه حبیب بن عمار علمدار او بود موقع ورود بمسجد پرده پرچم بدر مسجد گرفت پاره شد تا صداقت گفتار آنحضرت و حقیقت علمش بر منافقین ظاهر گردد.

آیا این خبر با این علامت قبل از وقوع اخبار بغیب نبوده تا اثبات یقین بر شما بنماید.

اگر شما نهج البلاغه را که مجموعه ای از خطب و کلمات آنحضرت است دقیقانه مطالعه فرمائید از

**خبر دادن از مغبیبات**

خبرهای غیبی که آنحضرت داده بسیار میبینید از حوادث و ملاحم و احوال بزرگان سلاطین و خروج صاحب زنج و غلبه مغولها و سلطنت چنگیز خان و حالات خلفاء جور و طرز معاملات آنها با شیعیان و مخصوصاً از ص ۲۰۸ تا ص ۲۱۱ جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را که مفصلاً بیان میکند و خواجه کلان بلخی حنفی هم در اول باب ۱۴ ینابیع الموده بعضی از آن خطب و خبرها استشهاد می نماید بکثرت علم آنحضرت ببینید تا کشف حقیقت گردد از جمله خبر دادن باهل کوفه از غلبه معاویه علیه الهاویه بر آنها و امر کردن بر سب و لعن آنحضرت چنانچه بعدها تمام گفته های آنحضرت واقع شد

**خبر دادن از غلبه معاویه و ظلمهای آن ملعون**

از جمله فرمود امانه سیظهر علیکم بعدی رجل رحب البعوم مند حق البطن یا کل ما یجد و یطلب ما لا یجد فاقتلوه و لن تقتلوه الا و انه سیامرکم بسبی و البرائة منی فاما السب فبیونی فانه لی زکوة ولکم نجاه و اما البرائة فلا تبرقوا منی فانی ولدت علی الفطرة و سبقت الی الایمان و الهجرة (۱).

ابن ابی الحدید در ص ۳۵۶ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) و دیگران از اکابر علماء خودتان تصدیق دارند که آن لعین معاویه بن ابی سفیان بوده که وقتی غالب و امر خلافتش محکم گردید امر کرد مردم را بسب و لعن و دشنام و تبری جستن از آنحضرت که مدت هشتاد سال این عمل شنیع در میان مسلمانان متداول بود که آنحضرت را ظالمانه در منبر و محراب حتی در خطبه نماز جمعه سب و لعن می نمودند تا زمان

(۱) زود باشد که غالب شود بر شما بعد از من مردی گشاده گلو و برآمد شکم که هر چه یابد بخورد و طلب نماید هر چه را نیابد پس بکشد او را و هرگز نیکشید او را بداند که زود باشد آمد امر کند شما را بدشنام دادن پس و بیزاری جستن از من.

اما سب کردن و دشنام دادن را اجازه میدهم زیرا آن دشنام (چون زبانی است) برای من پاکیزگی و برای شما نجات است (از ضرر آن ملعون) و اما برات و بیزاری (چون امر قلبی است) از من مجوبید زیرا که من متولد شده ام بر فطرت (توحید و اسلام) (این جمله اشاره بآنست که ابوبن آنحضرت مؤمن بوده اند) و پیشی گرفته ام بایمان و هجرت با آنحضرت.

مراد آنحضرت از مرد پر خوار معاویه علیه الهاویه بوده چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۳۳۵ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) گوید مراد معاویه پر خوار است که در تاریخ به پر خواری معروف است و کان یا کل فی الیوم سبع اکلات (چنانچه زمخشری در ربیع الا برار گفته) روزی هفت مرتبه غذا میخورد و هر مرتبه آنقدر میخورد که کنار سفره دراز میشد صدا میزد یا غلام ارفع فوائذ ماشیت و لکن مللت غلام نیا سفره را بردار بخدا قسم (از بس خوردم) خسته شدم ولی سیر نشدم. آن ملعون از جمله اشخاصی بود که مرض جوع الکلاب داشت (در طب قدیم بیانی دارد که در معده چنین شخصی حرارتی پیدا میشود که هر چه غذا از مری وارد معده گردد مبدل به بخار گردیده نفخ و ضرر او معلوم نکرود).

پر خواری او ضرب المثل اعراب گردید هر آدم پر خواری را باو مثل میزدند یکی از شعراء رفیق پر خوار خود را هجو شیرینی نموده و گفته: وصاحب لی بطنه کالهاویه - کان فی امعاله معاویه.

یعنی رفیق و یار مصاحبی دارم که شکم او مثل هاویه است (هاویه اسم یکی از طبقات جهنم است چون جهنم از قبول کفار سیری ندارد چنانچه در قرآن فرماید بجهنم گفته شود هل امتلئت فتقول هل من مزید یعنی سیر شدی گوید آیا باز زیادی هست اشاره بآنکه هرگز از قبول کفار سیر نخواهم شد) مثل آنکه در امعا، و روایات او معاویه قرار گرفته.

خلافت عمر بن عبدالعزیز اموی خلیفه عصر که با تدبیر صالحانه سب و لعن را بر طرف و مردم را از آن عمل قبیح بل اقبیح منع نمود .

وقوع این عمل شنیع قبیح را آنحضرت قبلاً خبر داده بود پس تصدیق نمائید که آنحضرت عالم بغیب بوده و از پس پرده و وقایع آئینده بافاضة پروردگار خبر داشته .

از این قبیل خبرها بسیار داد که بعد از گذشتن سالها و قرنها مردم وقوع آنها را دیدند

خبر دادن از کشته شدن ذوالثدیہ  
قبل از شروع بجنگ

از جمله در جنگ نهر روان قبل از وقوع جنگ خیر قتل خوارج و ( ترملة معروف به ذوالثدیہ<sup>(۱)</sup> ) را داد و نیز خبر داد باینکه از خوارج بیش از ده نفر نجات پیدا نکنند و از مسلمانان بیش از ده نفر کشته نمی شوند باین عبارت که

لا یفلت منهم عشرة و لا یهلك منکم عشرة .

چنانچه ابن ابی الحدید و خواجه کلان بلخی و دیگران نقل نموده اند که آنچه خبر داده بود بعدها تمام واقع شد .

مخصوصاً ابن ابی الحدید در ص ۴۲۵ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) ذیل این خبر گوید هذا الخبر من الاخبار التي تكاد تكون متواترة لاشتهاره و نقل الناس كافة و هو من معجزاته (۲) .

آیا اینها اخبار بغیب و آگاه بودن بامور آئینده نبوده تا رفع شبهه و اشکال از شما بشود و بی بمقام ولایت و حقیقت آنحضرت پیرید و منصفانه تصدیق نمائید که بین آنحضرت و سایر خلفاء تفاوت آشکارا بوده است .

اگر دارای علم لدنی نبوده و اتصال با ماوراء عالم طبیعت نداشته چگونه از امور غیبیه خبر میداده که بعد از سالها و قرنها واقع میگردد .

مانند خبر دادن از کشته شدن میثم تمار بدست عبید الله بن زیاد و کشته شدن

(۱) بنظر بعضی ذوالثدیة بفتح (ث) صاحب دستهای کوچک است (برائدی بعضی دست است و ه در آخر ندی علامت تصغیر است یعنی ترملة رئیس خوارج دارای دو دست کوچک بوده است لذا ذوالثدیة لقب او شده بود . و بقیه از باب لغت ندی یعنی پستان است و چون حرف ص این زهیر رئیس خوارج پستانهای بزرگ داشت لذا معروف شد به ذوالثدیة

(۲) این خبر از اخبار نزدیک بتواتر است از جهة شهرتی که دارد و تمام مردم نقل نموده اند و این خبر خود از معجزات آنحضرت میباشد .

جو بریه ورشید هجری بدست زیاد و خبر حادثه و قتل عمر و بن حنظل بدست اعوان معاویه و بالاتر از همه خبر دادن شهادت فرزند دلیند خود حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) که مکر معرفتی قتل آنحضرت را مینمود چنانچه قبلاً اشاره نمودم بخبر دادن از انس و عمر سعد قتل آنحضرت که تمام این اخبار را اکابر علمای خودتان از قبیل طبری و ابن ابی الحدید در ص ۲۰۸ جلد اول شرح نهج و سایر مجلدات و محمد بن طلحه شافعی و سیوطی و خطیب خوارزمی و دیگران مشروحاً نقل نموده اند .

خبر دادن از قتل خود و  
معرفی این ملجم را

از جمله اخبار غیبیه خبر دادن از قتل خود و معرفی نمودن عبدالرحمن بن ملجم مرادی را باینکه قاتل من است در حالیکه آن ملعون اظهار علاقه و وداد ظاهراً بآنحضرت مینمود چنانچه ابن اثیر در ص ۲۵ جلد چهارم اسد الغابه و دیگران نقل نموده اند که وقتی شرفیاب شد در حضور اصحاب زبان بمدح آنحضرت گشود و گفت :

انت المهیمن والمهذب ذوالندی و ابن الضراغم فی الطراز الاول  
الله خصک یا وصی محمد و حباک فضلا فی الکتاب المنزل (۱) .  
إلی آخر الآیات :

جمیع اصحاب از طلاق لسان و کثرت علاقه او بآنحضرت تعجب نمودند حضرت در جواب فرمود .

انا انصحک منی بالو داد مکاشفة و انت من الاعادی  
و نیز ابن حجر در ص ۸۲ صواعق گوید حضرت در جواب او فرمود  
ارید حیاته و یرید قتلی غدیرک من خلیل من مرادی (۲) .

(۱) خداوند ترا بامامت قائم بر خلق نموده است تو خالص از هر عیب و ریبی و صاحب جود و سخاوتی نسبت بدوست و دشمن تو فرزند شیر مردی و شجاع و نامی هستی که پشون نیروهای سابق و لاحق دانا بوده ای .

(۲) ای وصی پیشبر خاتم (ص) پروردگار عالیشان تو را باین منزلت و مقام اختصاص داد است که هر گونه فضل و کرامتهای خود را در قرآن مجید مرتو افاضه و مقرر داشته .

(۳) من تو را نصیحت مینمایم که از دوستان من باشی عینی و بر ملا . و حال آنکه تو از دشمنان من هستی و عجب آنکه من حیات و زندگی او را میخواهم و او مرگ و کشته شدن مرا مطالب است و این فداد ظاهر دوست از طایفه مراد است .

عبدالرحمن عرض کرد گویا اسم مرا شنیده اید از نام من بدتان آمده است فرمود نه چنین است بلکه واضح و آشکار میدانم تو قاتل منی و بهمین زودی این محاسن سفید مرا بخون سرم خضاب مینمائی عرض کرد اگر چنین است امر کن مرا بقتل رسانند و نیز اصحاب همین تقاضا را نمودند حضرت فرمود این امری است محال یعنی نشدنی برای آنکه دین من اجازه نمیدهد قصاص قبل از جنایت را!!

علم من حکم میکند تو قاتل منی وای احکام دین مربوط باعمال ظاهر است هنوز از تو عملی بر خلاف ظاهر بارز نگردیده شرعاً نمیتوانم حکمی بر تو جاری نمایم.

مستر کارلیل انگلیسی در کتاب الابطال خود گوید کشته شد علی بن ابیطالب بعدالت خود یعنی اگر عدالت نمیکرد و قصاص قبل از جنایت میکرد قطعاً بدتش سلامت میماند چنانچه سلاطین عالم بمجربیکه سوء ظن بکسی پیدا میکردند ولو فرزند و برادر و عیال و اقارب عزیزشان بود فوری معدومشان مینمودند.

ولی علی علیه السلام یگانه راد مردی بود که پا از دایره شرع و دیانت بیرون نگذارد در عین آنکه قاتل خود را بطور جزم معرفی نمود ولی چون بر حسب ظاهر هنوز جنایتی از او بعمل نیامده قصاص نکرد بلکه کمال رافت و محبت را در باره او مرعی داشت تا شقاوت خود را ظاهر ساخت و اثبات نمود احاطه علم آنحضرت را بر بواطن و عواقب امور.

و این خود دلیل دیگری است بر اینکه عالم بغیب جز پیغمبر و امام که معصوم از خطا یا میباشند دیگری نخواهد بود چه آنکه اگر معصوم نباشد روی علم و دانش بحقایق امور فسادها خواهد نمود ولی پیغمبر یا امام چون دارای عصمت اند (مانند امیرالمؤمنین علیه السلام) با علم و اطلاع بر قاتل خود یا از دائره شرع انور بیرون نگذارد قصاص قبل از جنایت نمود.

آیا اینها دلائل بر اثبات علم و اطلاع آن حضرت بر اسرار و مغیبات نبوده که جوانی از راه رسیدن با يك عالم مسرت از در و داد و محبت دست پیوست و مدیحه

بنخواند حضرت بفرماید تو قاتل منی بخدا اگر قدری انصاف باشد تصدیق میشود که آنحضرت دارای علم بظاهر و باطن بوده است.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۱۴ ینابیع الموده ص ۶۵ از در المنظم ابن طلحه شافعی نقل نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اشاره باعلمیت و الفضلیت  
علی علیه السلام

لقد حزت علم الاولين و انى  
و كاشف اسرار الغيوب باسرها  
ظنين بعلم الاخيرين كنوم  
و عندى حديث حادث و قديم  
و انى لقيوم على كل قيم  
محيط بكل العالمين عليهم (۱)

و بعد از آن فرمود آنحضرت **لو شئت لا وقرت من تفسير الفاتحة سبعين** بعیرا

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم انا مدينة العلم و على بابها قال الله تعالى واتوا البيوت من ابوابها فمن اراد العلم فعليه بالباب (۲).

اگر هیچ دلیلی بر اثبات خلافت بلا فصل و تقدم آنحضرت بر دیگران نبود (و حال آنکه دلائل از حد احصاء خارج است از عقل و نقل و کتاب و سنت و اجماع چنانچه در شبهای گذشته بمختصری از آنها اشاره نمودیم) مگر همین دو دلیل یکی مقام اعلی و افضلیت آنحضرت که روی قاعده عقل و منطق هیچ جاهلی حق تقدم بر عالم ندارد و اعلی و افضلیت آنحضرت در نزد دوست و دشمن بارز و آشکار است حتی ابن ابی الحدید ضمن خطبه اول کتابش گوید **قدم المفضول على الافضل** این عبارت اقرار و

(۱) هر آینه بتحقیق دانا و ماهرم بطوم اولین و دانا و عالم بطوم آخرین که در سینه من تمام مکتوم است و کاشف جمیع اسرار غیب و هر داستانی از سابق و لاحق در سینه من است و من بر هر صغیر و کبیر فرمان روایم علم من احاطه بجمیع موجودات دارد.  
(۲) اگر بخواهم از تفسیر سوره فاتحه تنها هفتاد شتر را بار خواهم نمود و مؤذیان من فرموده پیغمبر است که فرمود من شهرستان علم و علی در آن میباشد و تأیید فرموده پیغمبر آیه شریفه است که میفرماید وارد خانه ها شوید از در آنها.  
پس کسیکه اراده دارد تحصیل علم نماید باید از بابی که پیغمبر معرفی فرمود وارد گردد.

اعتراف بافضلیت آنحضرت است منتها روی عادت و تعصب گوید خدا خواست مفضول (یعنی صفر الکف) تمام را بر افضل و اکمل مقدم دارد.

و حال آنکه چنین بیانی از شخص عالمی مانند ابن ابی الحدید شایسته نبوده که مورد اعتراض فضلاء و دانشمندان و ارباب منطق قرار گیرد و بر او خرده گیرند که بر خلاف قواعد علم و منطق و عقل اظهار عقیده نموده و این نسبت بیجائی است بذات اقدس پروردگار اعظم چه آنکه خدای حکیم علیم هرگز عملی بر خلاف عقل و منطق ننماید و مفضولی را بر فاضل مقدم نمیدارد تا چه رسد بر اعلم و افضل.

بشری که مختصر فهم و شعور دارد و بهره‌ای از علم و منطق برده حاضر نمیشود بتقدیم فاضل بر افضل تا چه رسد بمفضول بر افضل.

چگونه ممکن است خدای حکیم علیم مفضولی را بر افضل مقدم دارد و حال آنکه خود در آیه ۱۲ سوره ۳۹ (زمر) بطریق استفهام انکاری میفرماید هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون (۱).

و نیز در آیه ۳۶ سوره ۱۰ (یونس) فرماید اقمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی الا ان یهدی (۲).

پس از جهت اعلیت و افضلیت حق تقدم در امت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده است و ابن ابی الحدید در ص ۴ جلد اول شرح نهج صریحاً اقرار باین معنی نموده آنجا که گوید **الله علیه السلام افضل البشر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و احق بالخلافة من جمیع المسلمین (۳).**

و دلیل دوم که مرتبط با دلیل اول است فرموده‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله و انبیاء صلی الله علیه و آله هرگز یکسان نیستند. (۱) آیا آنکه (مانند علی) اهل علم و دانش اند با مردم جاهل نادان یکسانند؟ (یعنی هرگز یکسان نیستند). (۲) آیا آنکه خلق را براه حق رهبری میکند سزاوارتر به پیروی است یا آنکه رهبری نمیکند مگر آنکه خود هدایت شود. (۳) بدرستی که علی علیه السلام بعد از رسول خدا (ص) افضل بشر و احق و اولی بامر خلافت از جمیع مسلمانان بوده است.

است مخصوصاً که در آخر همین حدیث میفرماید **من ارد العلم فلیأت الباب (۱).**

شما را بخدا انصاف دهید آیا آنکسیکه پیغمبر امر میکند درب خانه او بروید اولی باطاعت است یا آنکسیکه مردم برای خود بعنوان خلافت معین نمایند. علاوه بر آنکه امر پیغمبر مطاع است باید اطاعت کرده شود علت و جهت حق تقدم را معین می‌نماید که همان جهت عقلانی است که اعلیت باشد.

شیخ - اگر از جهت اعلیت و افضلیت حق تقدم برای سید ناعلی کرم الله وجهه بود میبایستی رسول خدا صلی الله علیه و آله نصی بر آنجناب بنماید که امت بدانند باید پیروی از او نمایند و حال آنکه بچنین نصی ما بر نخورده ایم.

داعی - این قبیل بیانات از امثال شما آقایان با علم و فضل فوق العاده اسباب تأثر داعی میشود که چرا باید عادت آن اندازه در شما تأثیر کرده باشد که علم و دانش و حقیقت شما را مقهور خود قرار دهد.

آقای عزیز ده شب است که داعی از کتب معتبره خودتان إقامة برهان نموده و نصوص وارده را بعرض مجلس رسانیده بشهادت اهل مجلس و جرائد و مجلات تازه امشب آقا بحث را از سر گرفته میفرمائید نصی ندیده آید.

در حالتیکه کتب معتبره خودتان سراسر پر است از نصوص جلیه و خفیه مع ذلك از همه چشم پوشیده يك سؤال از شما مینمایم که آیا امت احتیاج بعلم و سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارند یا نه.

شیخ - بدیهی است که احتیاجات همگی صحابه و امت تا روز قیامت بعلم عالیه و سیره متعالیه رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد.

داعی - احسن الله لکم الاجر اگر هیچ نص صریحی از آنحضرت در باب خلافت و امامت نبود مگر همین حدیث مدینه که صریحاً فرموده **اذا مدینه العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیأت الباب (۲).** کافی برای اثبات مرام بود

(۱) هر کس اراده دارد علم را پس باید برود بدر و باب علم (یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام). (۲) (من رسول خدا ص) شهرستان علم میباشد و علی باب آن میباشد هر کس اراده دارد علم (مرا) پس باید برود بدر و باب علم (علی ع).

بفرموده پیغمبر علی  
اعلم امت بوده

کدام نص صریح و واضح ترا از این حدیث است  
که میفرماید هر کس میخواهد از علم من بهره  
بردارد باید برود در خانه علی که باب علم من است

الآن وقت سحر است تمام شب را داعی با حرارت تمام در اطراف این موضوع  
صحبت نمودم و وقت آقایان را گرفتم الحال آقا مرا سرد نمودید مثل اینکه آقایان  
مانند اسلافتان نمیخواهید روی عادت گوش بحرف حساب بدهید تمام بیانات ما را شنیده  
گرفته و انکار نص مینمایید.

کدام نص بالاتر از نص علمی است کدام عاقل دانشمندی از ارباب ملل و نحل  
گفته که با بود عالم و اعلم مردم زیر بار جاهل بروند اگر در علم و منطق چنین بیانی  
در عالم شده داعی تسلیم بمنطق شما میشوم.

و اگر چنین منطقی در عالم وجود ندارد که با بود عالم و اعلم مردم تبعیت و  
پیروی از جاهل بنمایند شما باید تسلیم منطق ما که منطق تمام ارباب علم و دانش است  
بشوید که چون امیر المؤمنین علی علیه السلام اعلم امت بوده باید بحکم علم و عقل و منطق  
تبعیت و پیروی از او بنمایید.

چنانچه قبلاً عرض کردم که اکابر علماء خودتان مانند امام احمد حنبل در مسند  
و ابوالموید خوارزمی در مناقب و حافظ ابونعیم اصفهانی در نزول القرآن فی علی و خواجه  
کلان بلخی در ینایع و میرسید علی همدانی در موده القری حتی ابن حجر مکی در صواعق  
نقل میکنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود اعلم امتی علی بن ایطالب (۱).

احدی از صحابه بیایه علم آنحضرت نمیرسند چنانچه ابن مغازلی شافعی در مناقب  
و محمد بن طلحه در مطالب السؤل و حمویی در فرائد و شیخ سلیمان حنفی در باب ۱۴  
ینایع از کلبی نقل میکنند که عبدالله بن عباس (حبر امت) گفت علم النبی صلی الله علیه و آله  
علیه و آله و سلم من علم الله و علم علی من علم النبی صلی الله علیه و آله و سلم و علمی

(۱) دانا ترین افراد امت من علی بن ایطالب (علیه السلام) است.

من علم علی و ما علمی و علم الصحابة فی علی الا کقطرة بحر فی سبعة ابحر (۱).

در آخر خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه است که مولانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده:

نحن شجرة النبوة و محط الرماله و مختلف الملائكة و معادن العلم و ینایع  
الحکم (۲).

ابن ابی الحدید هم در ص ۲۳۶ جلد دوم شرح نهج (چاپ مصر) در شرح این خطبه  
گوید این امر در آنحضرت ظاهر است جداً زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

أنا مدينة العالم و علی بابها و من اراد المدينة فلیأت الباب (۳).

و نیز فرمود افضا کم علی قضاء امری است که مستلزم علوم بسیاری میباشد بالجمله

فحاله فی العالم حال رفیعة جداً ثم یلحقه احد فیها و لا قار به و حق له ان

یصف نفسه بأنه معادن العلم و ینایع الحکم فلا احد احق به منها بعد رسول

الله (۴) انتهى.

ابن عبد البر در ص ۳۸ جلد سیم استیعاب و محمد بن طلحه در ص ۲۳ مطالب

السؤل و قاضی ایجی در ص ۲۷۶ موافق آورده اند که رسول اکرم فرمود افضا کم علی.

چنانچه سیوطی در ص ۱۱۵ تاریخ الخلفاء و حافظ ابونعیم در ص ۶۵ جلد اول حلیه

الاولیاء و محمد جزری در ص ۱۴ اسنی المطالب و محمد بن سعد در ص ۴۵۹ طبقات و ابن کثیر

در ص ۳۵۹ جلد هفتم تاریخ کبیر و ابن عبد البر در ص ۳۸ جلد چهارم استیعاب از خلیفه

(۱) علم پیغمبر (من) از علم خدای تعالی است و علم علی (ع) از علم پیغمبر (من) میباشد و علم من  
از علم علی است و علم من و علم صحابه در مقابل علم علی مانند قطره آبی در هفت دریا میباشد.

(۲) ما (ا) اثنا عشر علیهم السلام از هجرة نبوت هستیم و از خاندانی میباشیم که رسالت  
و پیغام الهی در آنجا فرود آمده و رفت و آمد فرشتگان در آنجا بوده و ما کاتبان معرفت و دانش  
و چشمه های حکمت میباشیم.

(۳) من شهرستان علم و علی باب آن میباشد هر کس اراده دارد از شهرستان علم من بهره  
بردارد پس باید برود بیاب علم (علی ع).

(۴) مقام علمی آنحضرت بسیار بلند است که از حد بیان خارج و دست تصور هیچکس باو  
نخواهد رسید بلکه باو نزدیک هم نخواهد شد و سزاوار است که بعبود نسبت دهد و بفرماید معین  
علم منم که چشمه های حکمت از اقیانوس علوم من جاری میباشد پس در نتیجه ثابت است که احدی  
از بشر سزاوارتر از علی برفت علم بعد از رسول خدا نیست.

عمر بن الخطاب نقل نموده اند که میگفت علی اقصانا یعنی نلی در امر قضاوت ( که احاطه بر جمیع امورات ) از همه ما اولی و مقدم بود .

و نیز در ص ۶۹ بنایع الموده نقل می نماید که صاحب در المنظم ابن طلحه گوید : اعلم ان جمیع اسرار الکتب السماویة فی القرآن و جمیع مافی القرآن فی الفاتحة و جمیع ما فی الفاتحة فی البسملة و جمیع ما فی البسملة فی باء البسملة و جمیع ما فی باء البسملة فی النقطة التي هی تحت الباء قال الامام علی کرم الله وجهه انا النقطة التي تحت الباء (۱) .

و نیز سلیمان بلخی در بنایع الموده نقل مینماید از ابن عباس که گفت اخذ یدی الامام علی عليه السلام فی ليلة مقمرة فخرج بی الی البقیع بعد العشاء و قال : اقرأ یا عبد الله فقرأت : بسم الله الرحمن الرحیم فتکلم لی فی اسرار الباء الی بزوغ الفجر (۲) .

اتفاقی فریقین است که در میان صحابه امیرالمؤمنین علی عليه السلام منحصر بفرود بوده در اینکه عالم باسرار غیبیه و وارث علوم انبیاء بوده است .

چنانچه محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در بنایع از در المنظم ابن طلحه حلبی نقل نموده اند که امیرالمؤمنین عليه السلام میفرمود سلونی عن اسرار الغیوب فانی وارث علوم الانبیاء والمرسلین (۳) .

و نیز امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سلیمان بلخی

(۱) بدان که اسرار جمیع کتب سماوی در قرآن است و تمام اسرار و رموز قرآن در سوره فاتحه است و جمیع حقایق که در سوره فاتحه است در بسمله است و هر چه در بسمله است در باء بسمله است و اسرار باء بسمله تمام در نقطه زیر باء است و علی کرم الله وجهه فرموده من آن نقطه زیر باء هستم .

چه خوش سراید شاعر :

تومی آن نقطه بالای فاء فوق ایدیم که در وقت تنزل تحت بسم الله را بانی

(۲) در شب ماهتابی علی (ع) دست مرا گرفت برد بسوی قبرستان بقیع بعد از نماز عشاء فرمود بخوان من بسم الله الرحمن الرحیم را قرات نمودم آنگاه از اسرار باء بسم الله برای من سخن گفت تا طلوع فجر .

(۳) سؤال کنید از من از اسرار غیبیه پس بدستیکه من وارث علوم انبیاء و مرسلینم .

در بنایع نقل مینمایند که آنحضرت در بالای منبر میفرمود سلونی قبل ان تلفقدونی

سلونی عن طرق السموات فانی اعلم بها من طرق الارض (۱) .

این ادعا از آنحضرت در آن زمانیکه وسایل سیر در ملکوت مانند امروز نبوده بزرگترین دلیل بر آگاه بودن بمغیبات است فلذا مکرر سؤال مینمودند و آنحضرت از آسمانها و کرات جویه خیر میدادند .

بعلاوه در دوره ای که هیئت بطلمیوس مصری دائر بوده جواب اشخاص را مطابق با هیئت جدید امروزی دادن خود معجزه بزرگ است .

چنانچه شیخ محقق و فاضل محدث عادل ثقه علی بن ابراهیم قمی قدس سره القدوسی که در قرن سیم هجری ریاست علمی او محرز بوده در تفسیر سوره

خبر دادن علی از کرات جویه طبق هیئت جدید

و الصافات و شیخ فاضل محدث لغوی که در زهد و ورع و تقوی معروفیت کامل داشته فخرالدین بن طریح نجفی در کتاب لغت معروفش مجمع البحرین که تقریباً سیصد سال قبل تألیف نموده در لغة کواکب و علامة شهیر مرحوم ملا محمد باقر مجلسی رضوان الله علیه در جلد ۱۴ بحار الانوار «السماء و العالم» از امیرالمؤمنین علی عليه السلام نقل نموده اند که فرمود هذه النجوم التي فی السماء مدائن مثل المدائن التي فی الارض (۲) .

شما را بخدا انصاف دهید آیا در يك دوره و زمانی که از هیئت جدید اثری در عالم نبوده و هیئت بطلمیوسی هم که مدار عمل ریاضیون فلکی آن زمان بوده قائل بافلاک بودند کواکب و ستارگان را اتوار مزیئه و میخهای آسمان میدانستند .

تلسکوپها و دوربینهای امروزی هم وجود نداشته که از وضع کرات و اوضاع ستارگان خیر بدهند اگر فردی از افراد بشر از اخبار سماوی و کرات جوی خیر

(۱) سؤال کنید از من از راههای آسمانها پس بدستیکه من عالم ترم براههای آسمانها از راههای زمین .  
(۲) این ستارگان که در آسمانند شهرهایی هستند مانند شهرهایی که در زمین است .

بدهد آنها مطابق با علم هیستی که بعد از هزار سال مورد توجه و عمل علماء قرار گیرد شما چنین خیر دهنده‌ای را عالم بغیب نمیدانید و این خبر را در شمار اخبار غیب بحساب نمی‌آورید .

اگر بخواهید بفرمائید این نوع از اخبار که در کتب اکابر علماء از ائمه اطهار بسیار رسیده علم بغیب نیست کمال بی لطفی را فرمودید و تعصب خود را ظاهر نمودید زیرا خودخبر دلالت بر این امر بزرگ دارد .

و اگر خبر دادن از ملکوت اعلا و کرات جوئی که چگونگی آنها از نظر ما نا پدید بوده است ( حتی امروزه هم که تلسکوپهای قوی موجود است با چشم غیر مسلح دیده نمیشوند ) و علوم امروزه هم تصدیق حقیقت و چگونگی آن خبر هزار و سیصدسال قبل را مینمایند پس بدانید خبر دادن از غیب عالم بوده و تصدیق فرمائید که مولانا امیر المؤمنین و امام المسلمین علی بن ابیطالب علیه الصلوٰة والسلام عالم بغیب بوده است که بدون وسائل و اسباب کشفیه که امروزه موجود گردیده با چشم معمولی ملکوت را مورد کشف و انکشاف قرار داده .

قطعاً هر انسان دقیقی بمحض شنیدن چنین اخبار قبل از هزار سال حکم میکند که خبر دهنده عالم بغیب بوده .

### گفتگو با مسیو ژولن مستشرق فرانسوی

مناسب است باقتضای مقام با اجازه آقایان اشاره نمایم بمطلب مهمتی که در همین سفر برای داعی پیش آمد نموده موقعیکه از بصره (آخرین شهر

سرحدی عراق عرب) سوار کشتی شدیم در اطاق درجه اول کشتی (واریلا) بودیم که دارای سه تخت خواب بود اتفاقاً یک مرد شریف دانشمند از مستشرقین فرانسوی بنام (مسیو ژولن) در اطاق ما بود بسیار فاضل و مؤدب با آنکه از نژاد فرانسه بود زبان عربی و فارسی را بسیار خوب میدانست فلذا با هم مانوس و همه روزه با صحبتهای علمی و دینی سرگرم بودیم .

البته داعی سعی کامل داشتم که بوظیفه خود عمل نموده آن مرد محترم را بحقایق دین مقدس اسلام و مذهب حق جعفری متوجه سازم .

در یکی از روزها ضمن صحبت ایشان گفتند تصدیق مینمایم که در دیانت اسلام مزایائی هست که در سایر ادیان نمی باشد چه آنکه اسلام در همه جا و همه کار اعتدال در عمل را مورد توجه قرار داده ولی در عین حال فراموش نکنید که در کشفیات عملی اروپائیهها که در تحت اوامر دیانت پاک حضرت مسیح هستند گوی سبقت و مسابقت را ر بوده و عالمی را رهین منت عملی خود قرار داده اند .

داعی - در اینکه غریبهها و دیگران هم سعی و جدیت بلینی در کشفیات علمیه نموده اند حرفی نیست بلکه مورد تصدیق همه میباشد ولی باید دید سرچشمه تمدن علمی را از کجا گرفتند استاد و معلم آنها در علوم و فنون چه اشخاصی بوده اند البته چون خود شما از علماء و دانشمندانی هستید که در حقیقت هر چیزی غور و بحث نموده اید تصدیق مینمائید که سرچشمه علوم و فنون غریبهها از اسلام و اسلامیان بوده نه از تعالیم حضرت مسیح صلی الله علیه و آله .

چه آنکه غریبهها تا قرن هشتم میلادی بشهادت تاریخ غرق در توحش و بربریت بودند و حال آنکه در همان زمان مسلمین پرچم دار علم و هنر بودند - چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل ارنست رنان فرانسوی و کارلیل انگلیسی و نورمال آلمالی و غیره اقرار باین معنی دارند .

در همین سفر موقعی که در کاظمین مشرف بودم شبی را مهمان جناب ثواب محمد حسین خان قزلباشی بودم که از خاندان محترم قزلباشی و بسیار مرد شریفی است و سالها است در کربلا و کاظمین سکنا دارند و الحال معاون مندوب سامی در کل عراق عرب هستند - صحبت از اقرار و اعتراف اروپائیهها بتمدن اسلام بمیان آمد ایشان فرمودند اخیراً کتابی تألیف یکی از دانشمندان فرانسوی بزبان اردو ترجمه شده برای من یک جلد آورده اند بسیار کتاب زیبایی است که سید فاضل جلیل القدر هندی آقا سپه

علی بلگرامی ترجمه نموده اند نام این کتاب ( تمدن العرب <sup>(۱)</sup> ) است بسیار ضخیم و مفصل و مستدل میباشد تألیف دانشمند معروف غرب دکتر در طب و حقوق و اقتصاد (گوستاولوبون) که با دلائل محسوسه و منقوله بسیار قوی توأم با چهار صد گراور ثابت مینماید که آنچه غربیها از علم و تمدن و حرف و صنایع حتی طرز ادب و معاشرت و تشکیل ادارات ملکی و مملکتی لشکری و کشوری و زندگانی فردی و اجتماعی دارند از تعالیم عالیة عرب است .

(بدیهی است مراد از عرب که در السنه و افواه اروپائیها وارد است و این مرد بزرگ دانشمند نام کتابش را تمدن العرب گذارده اعراب مسلمین اند و الا اعراب قبل از اسلام عاری از هر علم و ادب بودند) .

میوژوئن - بلی آنکتاب را خود دانشمند بزرگ فرانسوی دکتر گوستاولوبون در پاریس بمن دادند و الحق زحمت کشیده و خوب نوشته اند .

داعی - آنکتاب را از جناب نوآب برسم امانت گرفتم چون زبان اردو نمیدانستم اینک که بهندوستان آمده ام بقدر رفع احتیاج با این زبان ارتباط پیدا نمودم در مدت ده روز که در آن بلدة طیبه توقف داشتم جناب دوست دانشمند نوآب صادق خان قزلباش ساکن کاظمین و بغداد ملاحظت فرموده مخصوصاً فصل دوم از باب دهم ( تأثیر تمدن اسلام در مغرب ) را تماماً ترجمه نمودند و بداعی دادند بسیار از ایشان ممنون شدم <sup>(۲)</sup> .

آن اوراق را باز کرده و برای ایشان خواندم گفتم ملاحظه فرمائید این دکتر دانشمند فرانسوی از اهل و دیار و وطن شما که خود تصدیق مقام و رتبه ایشان را مینماید در این فصل اقرار باین معنی نموده چنین گوید .

(۱) اخیراً جناب آقای سید محمد تقی فخر داعی کیلانی که یکی از فضلاء و دانشمندان ایران هستند در تهران از زبان اردو بفارسی ترجمه و چاپ نموده الحق خدمت بزرگی بعارف اسلامی نموده اند

ایکاش فضلاء و نویسندگان ما از ایشان سرمشق میگرفتند عرض ترجمه رمانها و کتابهای مضرا لایق و المفادله اروپائی و مصری و غیره این قبیل ترجمه های سودمند مینمودند .

(۲) اخیراً در تهران با ترجمه آقای فخر داعی هم مطابقت نموده و تصحیح نمودم .

در سببهای که مورد توجه و ذکر بود ترجمه می نمودند و این هم با اذیت مینمودند

### گفتار گوستاولوبون در تأثیر تمدن اسلام در مغرب

تمدن اسلام بقدری که در مشرق تأثیر بخشیده در مغرب نیز همانقدر مؤثر واقع شده و بدین وسیله اروپا داخل در تمدن گردیده .

این تمدن تأثیری که بمغرب بخشیده اگر نخواهیم میزان آنرا بدست بیاوریم باید بینیم که پیش از ورود تمدن مزبور بغرب حالات مغرب و اوضاع زندگانی اروپائیان چه بوده است .

در قرن نهم و دهم میلادی یعنی همان وقتی که تمدن اسلام در مملکت اسپانیا منتها درجه ترقی و تعالی را پیموده در تمام مغرب زمین علمی و یا مراکز علمی وجود نداشت مگر کلیساها که بدست رهبانان جاهل که خود را عالم میدانستند اداره میشد و مردم را بخرافات مذهبی خود عادت میدادند ؟!

از قرن دوازدهم که بعضی اشخاص حساس در پی فهم و دانش بودند پناه گاهی (برای اخذ علم و دانش) نداشتند مگر اسلام و مسلمین که از جمیع جهات آنها را استاد و بهتر و برتر از همه میدانستند و در مدارس آندلس میرفتند و تحت تعالیم مسلمین دانا میشدند .

تمام اهل علم باید منت دار مسلمانان باشند که خدمت بزرگی بعلم و دانش نمودند و توسعه در عالم دادند مسلمین عرب حق حیات بزرگی بما غربیهادارند و بایستی تمدن مغرب را تمدن العرب نامید انتهى .

اینها خلاصه مختصری بود از آنچه دانشمند شهیر فرانسوی خودشان مینویسد جناب عالی مانند همه غربیها بعلم و صنعت و کشفیات امروزه اروپا میباید ولی خوبست نظری بازمنه سالفه اروپا بنمائید و نیز توجهی باوضاع و تاریخ جزیره العرب قبل از اسلام نموده تا کشف حقیقت بر شما بشود .

زمانی که اروپای شما حتی پاریس ( مهد تمدن امروز ) غرق در توحش و پربرستی بود - سرچشمه های علم و تمدن و هنر از شبه جزیره العرب توسط اعراب مسلمین براهنمائی قائد عظیم الشأن اسلام و اسلامیان خاتم الانبیاء محمد مصطفی <sup>(ص)</sup> بدینا بخش میگردید